تنبيه المتعصبين

(٣)

ابو الكلام

١٩٠٢ع

كلكته ١٣٢٠

بسم الله الرحمن الرحيم

نحمده ونصلي على رسوله الكريم

بعد تحميد خداوند زمين و آسمان
وز پس نعت و درود سرور هر انس و جان

اما بعد خوشه چين خرمن ارباب فضل
و كمال اذل الناس كمترين خلق الله كس
مپرس غلام بتول المتخلص بالتمكين القريشي الحنفي
الماتريدي الملقب من عند ابي به ترك الله غفر الله
ذنوبه وستر عيوبه ابن مولوي غلام رسول المتخلص
بتحسين اسكنه الله تعالى في اعلى عليين ساكن

الاحمدي تفضيل الشيخين وتوقير الختنين و تعظيم
القبلتين و الصلواة على الجنازتين و الصلواة خلف الامامين
و ترك الخروج على الامامين و المسح على الخفين والقول
بالتقديرين و الامساك عن الشهادتين واداء الفريضتين
يعني تفضيل ابی بکر و عمر و توقیر عثمان و علی
رضی الله عنهم و در بعض روایت بجای توقیر
حب الختنین آمده و تعظیم بیت المقدس و کعبه
وصلواة بر جنازهٔ فاسق و صالح جمیعا و همچنین
اصلواة پس امام فاسق و صالح جمیعا و ترک
خروج بر سلطان جابر و عادل جمیعا و مسح
موزه در حالت حضر و سفر و قول تقدیر خیر
و شر من الله و سوای عشرهٔ مبشره و غیره
امساک در شهادة بهشت و دوزخ برای
کسی و ادای نماز و زکوة انتهی و تکفیر اهل
قبله من خواص خوارج است کما جاء فی تفسیر الاحمدي
و الخارجیة باجمعهم لایسنون الجماعة و یکفرون اهل
القبلة اما سنت و جماعت راکف لسان

اشرف القصبات پتاسپور من مضافات
ضلع میدنی پور صانه الله تعالی عن افات الدهور
عرضه دارد که چون درین آوان قیل و قال
به تکفیر اهل قبله و مرتکب کبایر بمرتبهٔ کمال است
لاجرم اکثرے از خاصان وفاکیش دزین خصوص
به تحریر رسالهٔ ماهور فرمودند هرچند عذرها
خواستم چمال بر هضم نفسم نساختند و تفصی
ازان حضرات من قبیل محالات شمرده کمر
بتعمیل حکم احباب صادق الوداد چست
بربستم و نام این رساله تنبیه المتعصبین
گذاشتم اگر کسی عازم جوابدهی باشد تا که جمله
ادله مرا رد نکند و یک دلیل هم قایم و باقی باشد
جوابش عند ارباب الو الالباب ٭ نا صواب و
متصور خواهد بود ٭ ما توفیقي الا بالله و هو حسبي و
نعم المولی و نعم النصیر ٭

باید دانست که شرط مذهب فرقهٔ ناجیهٔ اهل
سنت وجماعت دو چیز است کما جاء فی تفسیر

الجواب جاء فی الحدیث من صلی نحو قبلتنا واکل ذبیحتنا فهو مسلم یعنی کسیکه نماز گذارد بجانب قبلهٔ ما و خورد ذبیحهٔ ما پس او مسلمان است و جلال الدین دوانی علیه الرحمة بحل المعاقل فی شرح العقاید چنین می فرماید اهل القبلة هم المعتقدون دین الاسلام المقرون بالشهادتین یعنی اهل قبله آنان اند که آنها معتقد اند دین اسلام را و اقرار میکنند هر دو شهادة را یعنی لااله الاالله محمد رسول الله را پس لاریب امامیه اثنا عشریه معتقد دین اسلام و مقر بشهادتین اند هکذا جاء فیه قیل اهل القبلة من صلي صلواتنا واستقبل قبلتنا واکل ذبیحتنا یعنی گفته اند اهل قبله آنکس است که بخواند نماز با و استقبال کند قبله ما را و بخورد ذبیحهٔ ما را انتهی * امامیه اگرچه صلواة مثل اهل سنت و جماعت نمیگذارند مگر استقبال قبله و اکل ذبیحهٔ ما می سازند * سوال چه حکم است بکفر و ایمان اهل قبله در روافض

نمودن و راه احتیاط پیمودن اولی است چرا که اگر کسی مستحق لعن و تکفیر نباشد برقایل عود میکند * سوال غیر فرقهٔ ناجیه اهل سنت و جماعت دیگر فرق ضالهٔ اسلامیه را چه نامند * الجواب اهل هوی گویند * سوال تعریف اهل هوی چیست و روافض داخل آن هستند یانی * الجواب بحاشیه شرح عقاید نسفی مطبوعهٔ لکهنو بصفحه ۱۰۰ نقلا عن الملخص فی تفسیر قوله اهل الهوی هم اهل القبلة الذین لا یکون معتقدهم معتقد اهل السنة والجماعة وهم الجبریة و القدریة و الروافض والخوارج والمعطلة والمشبهة و فیهم اثنا عشرفرقة فصار و اثنین و سبعین فرقة یعنی اهل هوی و آن اهل قبله اند که نیست معتقد آنها معتقد اهل سنت و جماعت و آنان جبریه اند و قدریه و روافض و خوارج و معطله و مشبه و درمیان آنها دوازده فرقه اند پس شدند هفتاد و دو گروه * سوال تعریف اهل قبله چیست *

یعنی جو لوگ قبلہ کی طرف نماز پڑھتے ہین اور
کتاب اور سنت پر تمسک کرتے ہین اور
تلفظ بشہادتین کرتے ہین کافر کہنا نچاہئے اگرچہ
بعض حرکت سے انکی کفر لازم آجاے اور
سکت بہر توجہ اور اصلاح حال مسلمانون کا
کہنا چاہئے کیونکہ حدیث مین آیا ہی کہ اگر ایک
دوسرے کو کافر کہے اگرچہ وہ نفس الامر مین
کافر نہووے تو یہہ کفر قایل کی طرف وہین
عود کرتا ہی لعن کا بھی العیاذ باللہ یہی حال ہی
پس احتیاط ایسی باتون سے بہتر ہی اصل
کتاب فارسی شیخ صاحب بعینہ ترجمہ ہندی
است * دلیل سوم اینکہ شیخ عبد الحق محدث
دہلوی علیہ الرحمۃ باوایل کتاب مرج البحرین
می نگارد قال ابو ہریرۃ رضی اللہ عنہ قال رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم ستفترق امتی ثلثا وسبعین فرقۃ
کلہم فی النار الا واحدۃ منہم قیل ومن ہم یارسول اللہ
قال الذین ہم علی ما انا علیہ واصحابی رواہ الترمذی

اہل قبلہ اند یانی * الجواب دانستنی است کہ روافض از زمرۂ اہل ہوی اند و اہل ہوی کل اہل قبلہ پس روافض داخل اہل قبلہ شدند وبمذہب صحیح تکفیر اہل قبلہ ممنوع است * سوال دلیل عدم تکفیر اہل قبلہ چیست * الجواب دلیل اول اینکہ در عقاید نامہ جامی قدس اللہ سرہ السامی فرمودہ

* ہر کہ شد ز اہل قبلہ بر تو پدید *
* کہ باوردۂ نبی گردید *
* گرچہ صد بدعت و خطا و خلل *
* بایی اور از روی علم عمل *
* مکن او را بسرزنش تکفیر *
* مشمارش ز اہل نار و سعیر *

دلیل دوم اینکہ باترجمۂ ہندیہ تکمیل الایمان شاہ عبد الحق محدث دہلوی مترجمہ حاجی سعید بخت ساہتی لازال کاسمہ بتحت قولہ لا تکفر احدا من اہل القبلۃ می نویسند اہل قبلہ کو

باشند و این فرقهٔ ناجیه را که سید کائنات صلی الله علیه و سلم بدان اشاره کرده است اهل سنت و جماعت خوانند که در دین و اعتقاد در پی سنت رسول الله صلی الله علیه و سلم و جماعت اصحاب وی رضی الله عنهم روند یعنی اعتماد بر عقل خود نکنند و تابع نقل و سنت باشند و آن هفتاد و دو فرقه را اهل بدعت و ضلالت و اهل هوی گویند و اهل قبله نیز و اهل قبله را کافر نباید گفت و خارج از دایرهٔ اسلام نباید شمرد و مخالفت ایشان با فرقهٔ ناجیه در همه جا نیست الا در بعض مسایل و عقاید که در انجا خطا کرده و بتاویل و تغییر ظواهر نصوص از جادهٔ مستقیم منحرف گشته اند و فرق میان کفر و ضلالت بر آنجمله قیاس باید کرد که مثلا جماعتی بسمت مشرق روی آورده باشند یکی از آنها در حلق وسط راه بر خط مستقیم که

وابوداؤد وقال الترمذي هذا حديث حسن صحيح
ابو هريره رضي الله عنه روایت می کند که فرمود
سید الانبیا و سند اصفیا محمد مصطفی صلی الله
علیه و سلم امت من از انها که ایمان
آوردند و بدین اسلام گرویده اند و روی
بقبله دارند هفتاد و سه گروه شوند هر گروه را
اعتقادی دیگر و راهی دیگر باشد هفتاد و دو فرقه
ازانجمله بدوزخ روند و بعلت ضلالت و
فساد اعتقاد و شومی بدعت بعذاب آتش
گرفتار آیند تا وقتیکه قادر مطلق خواهد ایشان را
ازان آلایش ها و کثافت پاک سازد و به
بهشت درآرد و یک گروه ازین هفتاد و سه
گروه گروهی باشد که باتش در نرود و از جهت
عقیدت مستحق عذاب نگردد پرسیدند
یا رسول الله این فرقه که بر هدایت باشند و بدوزخ
نروند چه کسانند فرمود انانیکه متمسک مذهب
واعتقاد موافق طریقهٔ من و اصحاب من

و طریق مباین ومخالف دین و اسلام آند
و اهل ضلالت را نیز اگرچه گاهی در رفتار
پشت بمنزل مقصود افتد و لیکن بعد از چند
قدم یا چند میل یا چند فرسخ یا چند منزل
بالغا ما بلغ الی ما شاء الله تعالی روی بقبله حقیقت
آرند و قدم بر جادهٔ مستقیم افتد انتهی ازینجا
ظاهر شد که اهل هوی بر کافات کجروی داخل
نار شده باز نجات خواهند یافت مؤبد بنار
نخواهند بود * سوال بحدیث شریف که لفظ
امت واقع شده مراد ازان کدام امت است *
الجواب در شرح عقاید عضدیه از محمد بن
اسعد الصدیقی الدوانی آمده که ستفرق امتی ای
امة الاجابة وهم الذین امنوا به علیه السلام وهو الظاهر
فان اکثر ما ورد فی الحدیث علی هذا الاسلوب ارید به
اهل القبلة وقال بعض شراح الحدیث ولو حمل علی
امة الدعوة لکان له وجه وانت تعلم بعده جدا فان فرق
الکفرة اکثر من هذا العدد یعنی مراد از امت امت

اقرب طرق است سلوک نماید و دیگران
نیز روی بمقصد آرند و لیکن در چپ و راست
و در جانب جنوب و شمال افتد گامی چند
بزنند باز رجوع بمشرق نمایند و روی براه آرند
بعضی قریب و بعضی بعید و بهر ین تفاوت
از مقصد دور و نزدیک افتد و باشد که یکی از
ایشان را هم در راه آفتی رسد که بدان
هلاک گردد که آفت در راه راست ما بسیار
باشد و دیگری چندان دور افتند که رجوعش
براه راست متعذر گردد و الا بهمیقدر که نیت
مقصد و طلب مقصود دارد اینها اهل ضلالت
اند که سالک اند ولی هالک و راه روانند ولی
گمراه و جماعتی دیگر باشند که مطابق پشت
بمشرق داده روی سوی مغرب آرند و در هیچ
جا بهیچ وجه ایشان را روی بجهت مشرق
نماید و با قاصدان راه مشرق موافقت نیفتد
این مثال اهل کفر است که در قصد و مقصد

الكفرة يمكن عدها فرقة واحدة فزيادتها على العدة المذكور لايضر لارادة امة الدعوة يعني كفار ملت واحده اند پس جميع فرقه هاى كفار ممكن است شمارش بفرقهٔ وحده و زيادتى شمار برعدد مذكور ضرر كند ارادهٔ اُمت بالاجابت را و بحاشيهٔ حاشيه مذكور مطبع است قوله فان فرق الكفرة الخ والقول بان الكفرة ملة واحدة فجميع فرق الكفرة فرقة واحدة والاسلام ملل شتي بعيدا جدا يعني جميع كفار يك فرقه است باطنه العقايد و مذاهب اسلام گوناگون است * بخاتمه سفر السعادت شاه عبد الحق محدث دهلوى چنين مرقوم است بدانكه در شرح اين حديث گفته اند كه مراد ملة اُمت باجابت است * سوال هر فرد اهل سنت ناجى است يانى * الجواب در حاشيهٔ مذكور مندرج است كون الناجية جميع المؤمنين ينافي ما قد سبق فى رواية ابن عمرو من ان الناجية هم المقتفون اثر النبي واصحابه صلى الله عليه وسلم فان

بالا جابت است و اُمت بالا جابت آنها باشد
که ایمان آوردند به محمد علیه الصلواة والسلام
و ظاهر است که اکثر چیزیکه وارد شده بحدیث
بدین طریق یعنی اضافت اُمت بسوی خود مراد
است ازان اهل قبله وگفته بعضی از شارحین
حدیث که اگر حمل کرده شود حدیث مذکور بر اُمت
بالدعوة همراه نه باشد مر ترا وجهی یعنی قدرت
اعتراض و تو خواهی دانست سببش بکوشش
پس تحقیق که فرقه های کفار زیاده تر اند از عدد
هفتاد و دو و محشی شرح قوله انت تعلم بعد
تقریرات طویله می نویسد فسیاق هذه الروایات
دال علی ان الکفرة لیست بداخلة فی الامة و ان المراد
العدد والمعین فالمراد امة الاجابت لاغیر یعنی پس
سیاق این روایات دال است بران که داخل
نیستند کفار در اُمت و تحقیق که مراد عدد و معین
است پس مراد اُمت اجابت است نه غیران و
نیز دران است ان الکفرة ملة واحدة فجمیع فرق

ثم نقول ان الدخول ثابت لجميع الامم من المومنين والكافرين غير الانبياء والمرسلين عليهم السلام لان الدخول في النار هو المرور على الصراط وذالك يكون للجزاء والثواب والسوال والوزن والحساب والكتاب كله يكون على الصراط للامم عامة غير الانبياء والمرسلين عليهم السلام لان هذه الاشياء لظهور الحسنات من السيات والاصابة والجزاء والمكافات والانبياء عليهم السلام خلقوا معصومين مقدسين عن ذالك لانهم حجج الله تعالى على العباد والحجة لا يحتج عليها ولا يحتاج الى الحجة ولان هذه المعني انما يكون لاظهار من التقصيرات والذنب والانبياء عليهم السلام مغفورون موفوزون غير مقصرين لا يتوهم منهم التقصير ولا يحاسبون ايضا بدليل قوله تعالى فامنن او امسك بغير حساب والحساب انما يكون من الحاصل والمحصول والله تعالى رفع عنهم ذالك لسبب الدعوة وبيان الشريعة للخلق ثم لو لم يكن الرسول ناجيا من جميع هذه الاشياء فكيف يصح دعوة الى النجات بغيره وهولاء يرجو لنفسه النجات ولو لم يحكم لنفسه النجات

جميع المومنين ليسوا المقتدين اثرهم يعني ناجي بودن جميع مومنان منافي ن سزچه است که بالا گذشت ازين قول که تحقيق ناجيه انها پيروان اثر علامت نبي واصحاب او صلى الله عليه وسلم باشند پس تحقيق که جميع مومنين پيروان اثر انها نيستند * سوال چونکه فرق ضاله اسلاميه در نار افتاده بعد سزاي اعمال نجات خواهند يافت همچنان عصات فرقه ناجيه نيز ناجيه اند يا چه * الجواب در رساله تمهيد في بيان التوحيد از مولانا ابو الشكور السالمي رحمة الله عليه نوشته قال اهل السنة والجماعة الدخول في النار للامم عامة والخروج منها للمومنين خاص وذلك حق بدليل قوله تعالى وان منكم الا واردها كان على ربك حتما مقضيا ثم ننجي الذين اتقوا يعني من الشرك ونذر الظالمين فيها جثيا يعني الكافرين فالورود ههنا بمعني الدخول والدليل عليه ما روى عن النبي عليه السلام انه قال اخر من يخرج من النار من كان في قلبه مثقال ذرة من الايمان وفي رواية مقدار خردلة من الايمان وهذا نص

در روایت دیگر مقدار یک سرشعر از ایمان باشد واین نص است پس ازان میگوییم بدرستیکه دخول ثابت است برای جمیع امتان مومن وکفار سوای انبیا و مرسلین علیهم السلام زیرا که دخول در نار عبارت از گذشتن برپل واین معنی شدنی است برای جزای وسوال وجواب ووزن وکتاب همه خواهد شد از گناهان وبرای رسانیدن جزا ومکافات حالانکه انبیا علیهم السلام پیدا کرده شده اند معصوم ومقدس از گناهان زیرا که آنها حجت های خدا اند بر بندگان حالانکه حجت آورده نمی شود بران وحجت محتاج حجت نباشد چراکه این امور نمی شوند مگر برای اظهار تقصیر وگناه حالانکه انبیا علیهم السلام امرزیده وفایز شونده بمرام نه تقصیروار شده تقصیر از انها نمی شود ونیز حساب گرفته نخواهد شد بدلیل انکه او تعالی فرموده است پس ممنون شوید وبگیرید حساب را حالانکه حساب گرفته نمی شود

لان الخايف لا يطلب النجات لغيره ولوكان يطلب كان لنفسه اولى دال انهم ناجون غير هالكين و لا خايفين ولا مسئولين ولامعذبين فصح ما قلنا و قال بعضهم انه يكون لهم ذلك للعرض و المباحات والتفضيل ثم نقول لان اهل الايمان لايخلد في النار عند اهل السنة و الجماعة يعني گفته اند اهل سنت و جماعت داخل شدن در اتش براى امت عام است و برآمدن ازان براى مومنين خاص است و اين معنى حق است بدليل قول خدا نيست از شما مگر گذرنده جهنم است بر پروردگار لازم ادا كرده شده پس ازان نجات خواهم داد كسانيرا كه پرهيز كردند و ترسيدند از شرك و خواهم گذاشت ظالمان يعنى كافران را در ميان جهنم انداخته شده پس ورود درينجا بمعنى دخول است بدليل آنكه از نبى صلى الله عليه وسلم روايت كرده شده بدرستيكه آنحضرت فرموده است آخر كسيكه از دوزخ برايد آنكس كه در دل او بوزن يك ذره از ايمان باشد

سنت و جماعت مخفی مباد که به تقریر بالا ظاهر
شده از آیهٔ کریمه ذات ستوده صفات انبیا
علیهم السلام مستثنی است اگر کسی بحسب
ظاهر آیه انبیا را داخل دخول نار کند معاذ الله هزه
کار خواهد شد و هم دران کتاب است بجواب
استدلال معتزله ازین آیهٔ کریمه من قتل مومنا
متعمدا فجزاءه جهنم خالدین فیها قلنا بانه لایخلد فی
النار لانه لایخرج من الایمان فاذا کان معه الایمان
لایجوز من الحکمة الخلود فی النار مع الکفار لان الله
اکید بلفظ التابید فی حق المشرکین بدلیل قوله تعالی
والمشرکین فی نار جهنم خالدین فیها ابدا وکذالك فی حق
المومنین فی الجنة جنات تجری من تحتها الانهار خالدین
فیها ابدا یعنی ما میگوییم مومن را خلود در نار نخواهد
بود چراکه بقتل مسلم کسی مسلمان خارج
نمی شود از ایمان پس هرگاه با او ایمان است
جایز نیست از حکمت الهی خلود مسلم در نار با کفار
چراکه الله تاکید کرد بلفظ تابید در حق مشرکین بدلیل

از خاصان محصول و خدا تعالی برداشت از انها
حساب را بر سبب خواندن خلق بسوی
خالق و بیان شریعت برای خلق پس ازان
اگر نشود رسول ناجی ازین همه اشیا پس
چگونه راست آرد دعوة او بسوی نجات حالانکه
آنها بذات خود امیدوار نجات باشند اگرچه بذات
خود حکم نجات نداده باشند یعنی مدعی نجات بناشند
چراکه ترسنده نمی خواهد نجات برای دیگرو اگر نجات
طلبد برای ذات خودش اولی است این تقریر
دلالت می کند برآنکه انبیا رستگار اند نه انکه
هلاک شونده و ترسنده و پرسیده شده
و عذاب کرده شده پس صحیح شده هر انچیکه
گفتم و گفته اند بعض از اهل سنت و جماعت
خواهد شد انبیارا ورود جهنم برای مشاهده
و تصریح و تفصیل اینکه خود بران صراط ثابت
قدم اند نمی لغزند پس ازان می گویم بدرستیکه
اهل ایمان همیشه در آتش نخواهند بود نزدیک

و این فرق همه اہل قبلہ اند و تکفیر آنها بہ مذہب اہل سنت و جماعت نہ اگرچہ کفر بر آن ہا لازم آمدہ ازین جا پیدا است کہ فرقۂ ضالہ و فرقۂ ناجیہ ہر دو بسبب گناہ داخل نار شدہ باز نجات خواہند یافت و ہمہ ہفتاد و دو فرقۂ اہل قبلہ ممتنع عن التکفیر اند شیخ علیہ الرحمۃ در مرج البحرین بہ تحت قاعدہ می نویسد کہ اخراج ہزار کافر از کفر بشبہ اسلام درست است نہ اخراج یک مومن از ایمان بشبہ کفر و در حقیقت بنای عدم تکفیر اہل قبلہ ہم برین نکتہ است * مخفی مباد کہ بحر العلوم کہ در قیامت نامہ خود متبعا للشیخ الاکبر محی الدین ابن عربی قدس سرہ می نگارند کہ بعد مرور زمان طویل عذاب جہنم نعیم گردد بر اہل نار بعد تعذیب کفار و مشرکین بہ جہنم زایل می شود غضب الہی و رحمت وسعت می کند گو در آتش ابد الاباد می مانند مگر معذب تا عمر دنیا سپس ہمون آتش متنعم خواہد بود حتی کہ بفرض محال اگر در بہشت روند متالم

قول او تعالی که مشرکان به جهنم خواهد بود همیشه همچنین در حق مومنان در جنت که باغها اند جاری است پائین این همه چشمه ها خواهد بود مومنان در آن همیشه خواهند ماند * سوال معنی خلود چیست

الجواب همران کتاب است والخلود عبارة عن طول المکث یعنی خلود عبارت است از درازی درنگی باز مولفش می فرماید و نحن کذا نقول لانه مکث طویلا ثم یخرج و ما حنیفه می گویم که تحقیق عبارت از خلود درازی درنگی است پس تر بیرون خواهد شد مومن عاصی از نار و بعض می فرمایند و اما الحکم فلا لان الخلود مع الایمان غیر جائز اما مسلمان عاصی پس خلود بهشت اورا به جهنم بر سبیل همیشگی برا که خلود با ایمان جائز نیست و شیخ عبد الحق محدث دهلوی بخاتمه شرح سفر السعادت بدلیل معنی حدیث ستفترق امتی مینگارد مراد بدخول نار و نجات ازان .. بجهت عقیده است نه عملها والا دخول فرقه ناجیه در نار .. بجزای عمل نیز جائز است

منکر بعد تعذیب نجات یافتہ بجنت خواہند درآمد
واین معنی بالقیامت نامۂ مولانا رفیع الدین نیز دیدہ ام
ہرگاہ منکرین نبوت ومقرین وحدانیت نجات یابند
پس مقرین وحدانیت و نبوت بہ مجرد انکار خلافت
و امامت و غیرہ چسان مخلد فی النار توانند شد
معنی زفیر و شہیق نقال می کنم از صراح زفیر بانگ
فرو رفتن آواز از سختی و اول بانگ خر و شہیق
آخر آواز خر * دلیل چہارم بحر العلوم بہ تنویر الانوار
فی شرح المنار در بحث اجماع می فرماید باید دانست
حکم ثابت باجماع قطعی است و نزد متاخران مشایخ
بخارا و بلخ منکران آن کافر است مطلقا تا اینکہ فتوی
دادند بکفر روافض برای آنکہ منکر اند امامت افضل
الصدیقین را رض بلکہ تضلیل می کنند سابقین
اولین را از صحابہ با ثبوت فضل ایشان بنصوص
قاطعہ و احادیث متواترۃ المعنی و اجماع قاطع در
ہر عصر و تحقیق درینجا آنست کہ باید دید کہ مجمع
علیہ باین حد رسید کہ ضروری دین شدہ است

خواهند شد و دلیلها می آرند بر دعوی خود آیه کریمه

فاما الذین شقوا ففي النار لهم زفیر و شهیق خالدین فیها

مادامت السموات والارض الا ما شاء ربك ان ربك فعال لما

یرید یعنی پس آنانکه شقاوت ورزند یعنی کفر پس

در آتش دوزخ برای آنها زفیر و شهیق تا زمان

بقای آسمان و زمین مگر کسی را که خدا خواهد

تحقیق رب تو می کند هرآنچه می خواهد و کریمه لا یغفر

ان یشرک به و یغفر ما دون ذلك را تاویلها فرموده

توجیهش طول و خارج عن البحث است من

شاء الاطلاع علیه فلیرجع الیه ازین جا وسعت رحمت

الهی پیدا است که با مشرکین و کفار دشمن خدا

و رسول وسعت پذیر است چه جائیکه هفتاد و

دو گروه فرقه ضالهٔ اسلامیه انصاف شرط است

نه تعصب باید گذاشت *

* دوستان را کجا کند محروم *

* او که با دشمنان نظر دارد *

موحدان که عقیدهٔ وحدانیت دارند و از انبیا

افضل الصدیقین را رض بدل بود بظهور فضائل
او شان نزد وی بی شبه چنانکه روز بیعت
فرمودند قد علمنا فضلک یا ابابکر یعنی دانستم بزرگی
تو ای ابو بکر و چون احتمال تقیه باطل شد به یقین
پس منکر امامت افضل الصدیقین ضال و گمراه
است بلا شبه لیکن باید که از کفر بیرون آید
بسبب این تاویل فاسد که انکار بتاویل انکار دین
محمدی نیست و شیخ اکبر خلیفة الله فی الارضین
شیخ محی الدین العربی رض تصریح فرمودند تاکه
شخصی متمسک بکتاب و سنت است اورا
کافر نباید گفت اگرچه تاویل وی فاسد باشد
و الله اعلم باحکامه از اینجا بطلان زعم مکفرین
شیعه پیدا است چه لاریب آنها رد بکعبه می ارند
و ارکان اربعه و شفاعت را مقر اند و انکار
اجماع خلافت صدیق اکبر بتاویل است گو رکیک
باشد ازان انکار دین محمدی لازم نیاید پس آشکار
که عند المحققین اهل سنت شیعه مومن

چون توجه بکعبهٔ شریفه و ارکان اربعه وشفاعت
رسول مومنان را و امثال آن پس منکر آن
کافر است بلا شبه و اما آن اجماع که مجمع علیه
آن باین حد نرسیده که ضروری شود پس اگر
منکر آن اجماع بتاویل خود منکر شده است اگرچه
آن تاویل فاسد است و ناشی شده است
از غلبهٔ هوی پس منکر آن باعتماد بران تاویل کافر
نشود زیراکه منکر دین محمد نشده است بزعم
خود لهذا میگویند که لزوم کفر کفر نیست وشیعه
امامت افضل الصدیقین را بتاویل . تان منکر
شدند و این تاویل آن است که جناب امیرالمومنین
علی کرم الله وجهه و وجوه آله الکرام در اجماع داخل
شده اند بتقیه . پس این اجماع اجماع نشد
و این قول بتقیه باطل است و افترا است و
شان امیرالمومنین علی برتر است و اجل است
ازین تقیه بتجربه و تکرار علم یقینی پیدا شده
و متواتر گشته که قبول امیرالمومنین علی رض امامت

محمدی را منکر اند انتهی * ازانجا که امامیه اثنا عشریه
منکر صلوة و صوم و زکوة و حج نیستند و علمای
محققین شان قایل همین قرآن متعارف اند
چنانچه از کتب معتبره امامیه دلایل آن می آرم
اول در خلاصة المنهج بجزو هشتم بتفسیر سورهٔ
انعام درین آیه و تمت کلمة ربك صدقا و عدلا
لامبدل لکلماته و هو السميع العليم نوشته که کسی
نیست که تبدیل دهنده باشد اخبار و احکام الهی
را چنانکه تبدیل دادند توریت را چرا که خدا
خود را حافظ قران قرار داده حیث قال انا نحن نزلنا
الذکر و انا له لحافظون * دوم اینکه بخطبهٔ تفسیر
مجمع البیان مذکور است و شیخ ابو جعفر بکتاب
الاعتقادات نوشته و من ينتسب الينا انا نقول انه
اكثر من ذلك فهو كاذب یعنی کسیکه نسبت کند
بسوی ما که ما می گوئیم که قران ازین قران
متعارف زاید بود او دروغ گو است * سیوم
اینکه بمقصد پنجم باب چهارم نبوت در حق الیقین

اند مگر ضال و افسق اما از دائره اسلام بیرون نرفته. بهر قول و فعل متمسک بکتاب و سنت می باشند گو بغلط فهمی روند * دلیل پنجم بهمون کتاب بمبحث جهان آمده تکفیر کرده نشود اهل هوی برای این حدیث من صلی نحو قبلتنا واکل ذبیحتنا فهو مسلم کسیکه نماز کند جانب قبلهٔ ما و بخورد ذبیحه ما آن مسلم است رواه مثله البخاری و برای همین متفق اند همه اهل سنت و جماعت مگر آنچه مروی است از امام مالک رض نزد روافض و خوارج و باین رفته اند متاخرین از مشائخ ما رحمهم الله وصحیح قول بعدم تکفیر است لیکن آن اصحاب هوی آنها اند که باین مرتبه رسیده اند که منکر ضروری دینی شدند چون انکار رکنی از ارکان اربعه از صلوة و زکوة وصوم وحج ویا آنکه گویند که قران این قدر متواتر نیست بلکه درو زیادت و نقصان است و امثال آن کافراند. بی شبهه که ایشان دین

نباشد * دلیل ششم جاء فی شرح المواقف فی
المقصد الخامس فی المخالف للحق من اهل القبلة
یکفرام لا واعلم ان عدم تکفیر اهل القبلة موافق لکلام
الاشعري والفقهاء کما مر لکن اذا فتشنا عقاید فرق
الاسلامین وجدنا فیها یوجب الکفر کالعقاید الراجعة الی
وجود اله غیر الله سبحانه وتعالی و حلوله فی بعض اشخاص
الناس او الي انکار نبوت نبینا صلي لله علیه و سلم
او الي ذمه و استخفافه او الی استباحة المحرمات واسقاط
الواجبات الشریعة و سنزید لهذا تحقیقا اذا فصلنا
الفرق الاسلامیة بینا عقایدهم فی ذیل الکتاب بعون
الملك الوهاب بدان بدرستیکه عدم تکفیر اهل
قبله موافق است بکلام ابو الحسن اشعری
و فقها چنانکه گذشت لیکن هرگاه که دیدم عقاید
فرقهای اسلامیه یافتم دران موجبات کفر چنانکه
عقیده راجعه بسوی اله غیر الله سبحانه تعالی
وحلول او در بعض اشخاص یا بطرف انکار
نبوت نبی ما صلی الله علیه وسلم یا بطرف ذم

است که بهترین معجزات سرور کائنات
قران مجید است که تا قیامت باقی خواهد بود * چهارم
اینکه ابطال ثانیه جلد رابع مصایب النواصب
از قاضی نور الله شوستری مندرج است
بالنسبة الى الشعية من قولهم بوقوع التغير فى القران
ليس مما قال به جمهور الامامية و انما قال به شر ذمة
قليلة لا اعتماد لهم فيما بينهم يعنى تغيير شدن
بقران قول جمهور امامیه نیست مگر اندک
از انجماعه قایل اند و آن قابل اعتماد نیست
اکنون بعدد چار یار باوقار بهمین چهار دلیل
کفایت ورزیدم ورنه درین معنی مبالغ کثیر
از اقوال مجتهدین امامیه دستاویز است
چون فارغ شدم از استدلال من کتب
المعتبرة الفارسية من اقوال المحققين فرقة الناجية
پس راجع شدم باتیان ادله از کتب عربیه
از اسلاف صالحین و محققین معتمدین اهل
سنت و جماعت که جای دم زدن کسی

مما يخالف الادلة القطعية فكفر كقذف عايشة رض و
الا فبدعة وفسق يعني سب صحابه و طعن در انها
اگر باشد از انجمله که مخالف ادله قطعيه است
پس کفر است چنانچه قذف عايشه رض والا پس
بدعت و فسق است و بجاى در نسفى مذکور است
والجمع بين قولهم لانكفر احدا من اهل القبلة ولهم
نكفر من قال بخلق القران واستحالة رويت الله تعالى
او سب الشيخين او لعنهما فمشكل يعني جمع شان قول
متكلمين که تکفير نميکنيم ما اهل قبله را و قول
آنها که تکفير ميکنيم شخصى را که گويد به مخلوق
بودن قران ومحال بودن رويت خدا يا دشنام
دهد شيخين را يا لعن کند هردو را پس
مشکل است انتهى * بدانکه اماميه اثنا عشريه
قذف عايشه رض نميکنند بل حسب قاعده
مقرره نصير الدين طوسى که محاربوه فسقة
و محاربوه کفرة غير محاربين را بزعم مخالفت
با حضرت امير فاسق و معاويه و عايشه

واستخفاف نبی مایا بطرف مباح کردن محرمات وساقط کردن واجبات شرعیه قریب است که زیاده کنم تحقیق برای ان هرگاه تفصیل کنم فرقه های اسلامیه را و بیان کنم عقاید آنها را بذیل کتاب بهر د باد شاه بسیار بخشنده انتهی * ازینجا ظاهر است که فقها نیز بتکفیر اهل قبله کمف لسان میکنند گو بعض خلاف رفته باشد واضح باد که امامیه اثنا عشریه همچو اعتقادات بالا اعتقاد ندارند و دارنده همچو اعتقادات را غلاة نامیده خود امامیه تکفیر آنها میکنند چنانچه ابن بابویه فی کتاب الاعتقادات نوشته اعتقادنا فی الغلات والمفوضة انهم کفار یعنی اعتقاد مابه نسبت غلات و مفوضه این است که آنها کافران اند انتهی پس از قول و فعل فرق مردوده الطرفین امامیه اثنا عشریه الزام نمیتوانند یافت در شرح عقاید نسفی است فسبهم والطعن فیهم ارکان

که عایشه پیش حضرت امیر توبه کرد پس
از لعن و طعن او باز باید ماند و محققین امامیه
قایل بهمین قران معترف اند چنانچه ولایان آن
از کتب آنها بالا گذشت علاوه مجرد اعتقاد خلق
قران بجز فسق کفر نیست و آنکه امامیه رویت
باری عز اسمه را جایز نشمارند تاویل
آیاتیکه بر جواز رویت دال اند می سازند
این انکار هم موجب کفر نیست بلکه همچو
معتقد فاسق و گنهگار است چنانچه بحر العلوم
رح در بحث اجتهاد بکتاب تنویر الانوار
نوشته که اگر نافی ملت اسلام نگشته بلکه عقاید
ثابته قطعیه فطریه را انکار کرد چنانکه بخلق قران
قایل شد یا نفی رویت کرد و یا نفی شفاعت
رسول کرد مراهل کبایر را پس او آثم
است وه فاسق برین است اتفاق جماهیر
اهل سنت و جماعت انتهی * اینهم باید دانست
که محققین امامیه قایل بجواز رویت باری

و غیره جنگ کنندگان را کافر میگویند معهذا محققین امامیه از تبرای عایشه تبرا جستند چنانچه فتح الله در خلاصة المنهج بتفسیر کریمه یعظکم الله ان تعودوا لمثله ابدا ان کنتم مومنین یعنی ترجمه اش اینکه خدا شما را می فهماند که باز نکنید همچو کار اگر شما هستند مومنان نوشته است که ایمان مانع است از طعن مسلمانی خصوصا امهات المومنین یعنی ازواج نبی صلی الله علیه وسلم و بتفسیر این آیته که یعلمون ان الله هو الحق المبین یعنی خواهند دانست تحقیق که الله راست کشاینده است مینویسد که حق تعالی تنزیه سه کسان ساخته یوسف و مریم و تنزیه عایشه با این همه آیه کلان برای تعظیم سرور کائنات علیه السلام و الصلواة نازل فرموده ازین رو ظاهر که امامیه اثنا عشریه قاذف عایشه رض نیستند و قاضی نور الله شوستری به مجلس اول مجالس المومنین در بیان ولایت و دستور اد نوشته است که بروایت ثابت شده

بوصف الجمع لا يخرج عن كونه مسلما اهل السنة
والجماعة ومن المعلوم ان السب دون القتل
یعنی سب شیخین کفر نیست چنانکه تصحیح
کرد ابو الشکور سلمی در تمهید خود که نام کتاب
است و آن بجهت ثابت نشدن مبنای حدیث
و عدم تحقیق معنی حدیث پس تحقیق که دشنام
دادن مسلمان گناه است چنانچه بحزیث ثابت
رح مساوی اند ابو بکر و عمر و غیر آن هردو درین
حکم و بد لیل آنکه اگر فرض کرده شود که کسی
باشد ابو بکر و عمر بلکه عثمان و علی را بوصف
جمع خارج نمیکند قاتل را این قتل از شدن او
مسلمان نزدیک اهل سنت و جماعت و
ظاهر است که سب کم از قتل است انتهی *
سوال تتمه عبارات بالا آن است نعم لو استحل
السب او القتل فهو کافر لامحاله یعنی اگر حلال داند
سب یا قتل را پس آن کافر است بلا شبهه
حالانکه امامیه اثنا عشریه سب صحابه را حلال

هزاسمه شده اند چنانچه در باب سجده
شکر کتاب الصلوات در من لایحضره الفقیه
است قوله تعالی اشکر له کما شکرلی و اقبل الیه
بفضلی و اریه وجهی یعنی شکر خواهم کرد کسی
را که شکر ما کرد و پیش خواهم آمد آن را
که پیشم خواهند آمد و خواهم نمود او را چهرهٔ
خود را و ابن بابویه نقل می کند که سالت ابا عبد الله
اخبرنی عن الله عزوجل هل یراه المومنین یوم القیامت
قال نعم طی یعنی پرسیدم از امیر المومنین علیه السلام
که خبرده مرا از خدای بزرگ و برتر آیا خواهند دید
مومنان او را بقیامت گفت بلی خواهند دید انتهی *
و نیز مخفی مباد که ملا علی قاری در شرح
فقه اکبر می نویسد سب الشیخین لیس بکفر کما صححه
ابو الشکور السلمی فی تمهیده و ذلک بعدم ثبوت مبناه
و عدم تحقق معناه فان سب المسلم فسق کما فی حدیث
ثابت ح یستوی الشیخان و غیرهما فی هذا الحکم
و لانه لو فرض ان احدا قتل الشیخین بل و الختنین

از ذکور و اناث نشنیده ام و چون زوجه مرحومه ام
شیعه زاده بود مگر خیلی فهیمه و دانشمند و رمز
شناس بود حسب فرمایش او کتابی مسمی
بتحفه تمکینه فی رد عقاید الامامیه ترتیب دادم
چون آن مرحومه سواد خواندن داشت
خدایش بیامرزد مسودات را با مبیضات
بلا و مقابله می کردم هدایت ازلی نصیب او
شد از عقاید فاسده توبه ساخته و از ابتدا تا
انتها گاهی تبرا یعنی سب نکرده و عند المکالمه
پیش اکثران ذم سب بیان ساخته چنانچه
پدرش بظن سنی شدنش ازو شکر
رنجی داشت و او پروایش نمی ساخت
و رفت به بهشت درانحالیکه مرا خوش گذاشت
بحدیث آمده زنیکه خوش گذاشته رفت شوهر
خود را بدنیا جای او بهشت برین است و بابرکت
آن کتاب هم برادر خالاتی ام مولوی سید امجد علی
مرحوم جهانگیر نگری المتخلص . یاران سنی

دانند * الجواب بمذهب اثنا عشریه تبرا و تولا رکن
ایمان است ابتدا معنی تولا محبت است و
آن عبارت از محبت علی و اولاد اوست و
معنی تبرا عداوت و آن عبارت از عداوت
دشمنان اهل بیت مگر آنها بزعم فاسد
و عقل کاسد خویش اکثری از صحابه رض
را دشمن اهل بیت می شمارند و از انها
بیزار اند معاذ الله من ذلك و سب بمعنی دشنام
دادن است و آن از اصول دین انها نیست
کار اوباشان است تا که محتاطین سنجیدگان
امامیه از سب سخت تبرا میکنند چنانچه پدر زن
سابق مولف جناب غفران ماب میرزا
محمد عسکری خان المتخلص بالمفتون فی الفارسیة
و الفکرة فی الهندیة مرحوم مغفور که اهل لکهنو
بودند هرا ینه سب را پسند نمی فرمودند سالها
سال هم خانه شان بودم گاهی ذکر سب یا
توهین اصحاب ثلثه و غیره از زبان اخدی

بلا فصل بعد از نبی علی علیهما الصلواة و السلام
است و سب ولعن در ان معتبر نیست نمی گنجد
که نام حضرات خلفاء ثلثه برزبان شیعه جاری شود
اگر جاهلان شیعه عکم بوجوب لعن کردند
سخن ایشان معتبر نیست و آنچه نسبت
خبث و فحش در مادهٔ ام المومنین عایشه نسبت
بشیعه می دهند حاشا ثم حاشا غیر واقع باشد
چه نسبت فحش بکافهٔ آدمیان حرام است چه
جای حرم رسول مقبول بعده میگوید حدیث
توبهٔ عایشه پیشگاه حضرت امیر بکتب امامیه
ضعیف است و حرب قصه متواتر و توبه خبر واحد
امابر این طعن کردن در حق وی جایز نیست درو
کافی بکتاب الایمان و الکفر حدیثی روایت کرد که
لا یسبو الناس فتکتسبوا العداوة بینهم یعنی سب مردم
مکنید زیرا که پیدا خواهد کرد عداوت را درمیان
آنها و نیز کافی در باب سوء الخلق در باب
حفظ اللسان ممانعت از سب نموده و بکتاب

پاک شده چنانکه باکثر شیعیان ڈھاکہ کہ از
اقربای جانب مادری مولف اند الزام ها داد الغصه
علمای محققین متاخرین امامیه منع از سب می
سازند چنانچه در تجرید نصیر الدین طوسی
لعن بر فاسق جایز شمرده و مخالفان علی را
فاسق ومحاربانش را کافر گفته پس شیخین
اکرمین و غیره صحابهٔ غیر محاربین فاسق باشند
بزعم فاسدهٔ امامیه به مخالف حضرت امیر پس
لعن بر آنها جایز شده و ملا عبد الله مشهدی در
اظهار الحق سخنان چند چاویده آخر تخطیه قول
نصیر الدین طوسی که مخالفوه فسقة نموده
معترف گشته انکار امامت حضرت امیر بنا دیان
باطل یا با انکار نص موجب کفر نیست و قاضی
نور الله شوستری در مجالس المومنین
قایل شده بعدم ارتداد شیخین و بعضی
کفر لزومی گویند و آن کفر نیست خلاف الزامی و
نیز میگویند که مفهوم تشیع آن است که خلیفه

بایزارمی از اصحاب ناشد پس امام فرمود و هلک
یا اباحنیفة لم یکن هذا معاذالله یعنی هلاک شد
ای ابیحنیفه هرگز چنین نیست و در نهج البلاغة
از حضرت امیر منقول است در بارهٔ اهل
شام که لعن مرتضی را جایز می شمردند
آن حضرت فرمود انی اکره لکم ان تکونوا السبابین یعنی
من مکروه دارم برای شما که باشید دشنام
دهندگان * سوال در اشباه و تنویر الابصار و درالمختار
سب شیخین را کفر گفته و توبهٔ ساب را نا
مقبول نوشته * الجواب بالا گذشت که مجرد
سب شیخین کفر نیست مگر باستحلال و نزد
امامیه مستحل آن نیستند چنانچه دلایل آن از کتب
امامیه دریافتی و در ثبوت حدیث سب الشیخین کفر
نظر است چنانچه قول شارح فقه اکبر نقلا
عن التمهید فی بیان التوحید بالا گذشت و نیز در
هدوی بکتاب السیر باب الردة فی فن الثانی آن حدیث
را لاثابت نوشته می گوید اقول علی فرض ثبوت ذلك

مصباح الشریعة در باب معرفت اصحاب آمده
قل اللهم انی محب لمن احببته و احبه رسولک و
مبغض لمن ابغضته و ابغضه رسولک فانه لم یطلب
فوق ذلک یعنی بگو یا خدا دوست میدارم کسی را
که تو اورا دوست میداری و رسول تو اورا
دوست داشته و بیزارم از کسی که تو از وی
بیزار هستی و بیزار شد از وی رسول تو و
قاضی نور الله شوستری به مجالس المومنین
در احوال رستمداد نوشته میتواند شد نام
خلفاء ثلثه مطلقا بر زبان جاری نشود مگر اوباشان
و کم ظرفان را وسیلهٔ خود نمائی وحیلهٔ هنگامه
آرائی است و نیز روایت توبه عایشه در
خدمت حضرت امیر نقل کرده از لعن عایشه
منع ساخت و در علل الشرایع در باب علة المرارة
فی الاذنین و العذوبة فی الشفتین آورده است
که ابی حنیفه از امام جعفر صادق پرسید که مردم کوفه
گمان دارند که آن حضرت با آنها امر فرموده است برای

وحشت دارد * سوال امامیه که اکثر رسوم
مثل تعزیه داری وغیره خلاف شرع بجا می آرند
اندرین حالت آنها را مشرک گفتن سزاست *
الجواب تعریف مشرک بلسان شرع
بدین گونه جاری است چنانچه بکتاب النکاح
فصل فی المحرمات در طحطاوی است المشرک
الذی لیس له دین سماوي کما فی البحر یعنی مشرک
آن است که برای او دین آسمانی نباشد چنانکه
در بحر الرایق است و هم طحطاوی در باب نکاح
الکافر بشرح قوله وسایر اهل الشرک نوشته الذین
لا دین لهم سماوي یعنی مشرکان آنان اند که
برای آنها دین آسمانی نباشد انتهی * پس
هرآئینه بر امامیه اثنا عشریه وغیره از اهل هوی حتی که
بر کتابیه مثل یهود ونصاری اطلاق لفظ مشرک
نمی چسپد هان بسبب ارتکاب امور نامشروعه
امامیه اثنا عشریه که تعزیه داری وغیره رسوم واهیه
بجا می آرند مبتدع گفتن رواست وپوشیده نیست

فی عامة النسخ الجوهرة لا وجه له یظهر لما قلمناه من قبول توبة من سب الانبیاء عندنا خلافاً للمالکیة والحنابلة واذا کان کذلک فلا وجه للقول بعدم قبول توبة من سب الشیخین بالطریق الاولی بل لم یثبت ذلک من الائمة الاعلام فیما اعلم یعنی می گویم که بر تقدیر ثبوت عدم مقبولیت توبه ساب شیخین در عامه نسخه های جوهره وجهی نیست برای آن ظاهر می شود ازان چیزکه قبلا گفتم از قبول توبه کسیکه دشنام داد انبیا را نزد ما حنفیه دران عالیکه خلاف اند مالکیه و حنابله وهرگاه باشد چنین پس نیست وجهی برای قول بعدم قبول توبه دشنام دهندگان شیخین بطریق اولی بلکه ثابت نشد حکم عدم مقبولیت توبهٔ ساب الشیخین از ایمهٔ اعلام دران چیزکه میدانم انتهی * علاوه نص قران دال است قال الله تعالی لایغفر ان یشرک به و یغفر مادون ذلک یعنی نمی بخشد الله تعالی شرک را و می بخشد سوای آن را بلفظ مادون ذلک نظر باید کرد که چه قدر

دمعها ولا ينبغي لها ان تقول هجرا فاذا جاء الليل فلا
تؤذي الملائكة بالنوح يعني احتياج نيست زنان را
بماتم سوی نوحه مگر تا اشک بریزند نمی باید که بیان
بحر نمایند و هرگاه شب شود ملائکه را از نوحه اذیت
نرسانند * سوال چون امامیه به تبدیل معنی قران
لواطت باز نان جایز شمارند پس چرا کافر باشد *
الجواب شیعیان به معنی آیهٔ مشکله خلاف کردند
و آن کفر نیست چنانچه بحر العلوم علیه الرحمة به
تنویر الانوار در بحث مشکل می نویسد مثال
مشکل این است نساءکم حرث لکم فاتوا حرثکم
انی شئتم نسا کشت کار شما اند پس
بیائید نسا را بهر وجهیکه خواهید و دران لفظ انی
مشکل است که به معنی این می آید و براین تقدیر معنی
آن است که جماع کنید بهر کیفیتیکه خواهید لیکن در
فرج باید چنانکه آن سرور صلی الله علیه و سلم
فرمود آتق المدبرة چون تامل کرده شود در سوق
آیه و تامل کرده شود در سیاق و در سباق

که در بلاهاے رسوم تعزیه داری و غیره عوام سنی
و شیعه هر دو گرفتار اند چنانکه علمای اهل سنت
مانع اند علمای امامیه نیز چنانچه بکتاب من لا یحضره
الفقیه فی التعزیة باب النوادر منقول است از
امیر المومنین علی کرم الله وجهه من جدد قبرا او
مثل مثالا خرج عن الاسلام یعنی کسیکه نو کرد
قبر را یا مثالے را پس بیرون شد
از مسلمانی و مولفش بالتوضیح می گوید
اقول من مثل مثالا انه یعنی بها من ابدع بدعة
ودعا الیها و وضع دینا فقد خرج من الاسلام وقولي
في ذالك قول ائمتي یعنی می گوئیم ما که مراد از ساختن
مثال آن است که کسی بدعتی کند و مردم را
دعوت نماید و دینی اختراع دهد پس خارج شود
از اسلام و همین قول ائمه ماست و در اصول
کلینی در کتاب الحجة در باب ما یفصل به من
الدعوي المحق والباطل از امام زین العابدین
روایت کرده انما یحتاج المرءة الی النوح لتسیل

در دبر امرءه خود انتهی * چون حرمت لواطت بالنسا ظنی است حلال دانندهٔ آن کافر نیست پس ازین رو امامیه کافر نشدند کما جاء فی نوز الانوار فی بحث المشکل حرمتها ظنیة لایکفر مستحلها یعنی حرمت لواطت ظنی است کافر نمی شود حلال دانندهٔ آن * دلیل هفتم فی الخیالی حاشیة العقاید قوله ومن قاعدة اهل السنة و الجماعة لانکفر احدا من اهل القبلة الخ معنی هذه القاعدة انه لانکفر فی المسائل الاجتهادیة اذ لانزاع فی تکفیر من انکر الضروریات الدینیه ثم ان هذه القاعدة للشیخ الاشعری و بعض تابعیه واما البعض الاخر فلم یوافقوهم وهم الذین کفروا المعتزلة والشیعة فی بعض المسائل فلا یحتاج الی الجمع لعدم اتحاد القایل یعنی از قاعدهٔ اهل سنت و جماعت است که تکفیر کسی از اهل قبله نمیکنم یعنی این قاعده آن است که تکفیر نمیکنم در مسائل اجتهادیه چراکه نزاع نیست بتکفیر منکرین ضروریات دین پس ازان این

مذکور است که زنان شما کشتکار شما اند و معلوم
است که دبر جای کشتکار نیست پس معلوم شد
که مراد جماع در فرج است بهر کیفیتیکه باشد و نیز
چون تامل در شان نزول کرده آید ظاهر گردد که
مراد همین جماع که در قبل است بهر کیفیت که باشد
زیرا که شان نزول آن چنانکه در صحیح بخاری
و غیران مذکور است که یهود می گفتند اگر کسی
از پشت در فرج جماع کند ولد احول آید پس
الله تعالی در رد ایشان این آیه نازل فرموده
پس معنی همین است که در فرج جماع کنید خواه
از پس و یا از پیش لهذا فرمود آن سرور
صلی الله علیه و سلم اتق الدبرة و نیز اگر تامل
در احادیثیکه در شناعت این فعل وارد بر مذکور
اند در کتب احادیث دلالت می کند که مراد در آیه
جماع در فرج است بهر کیفیتیکه باشد و از ان
احادیث این حدیث است ملعون من اتی فی دبر
امرئته یعنی ملعون است کسیکه بیاید یعنی جماع کند

على انه على تقدير ان يكون هذه القاعدة محمولة
على العموم فانها ليست الا للشيخ ابي الحسن الاشعري
و بعض تابعيه واما البعض الاخر من اصحابنا فلم
يوافقوهم وهم الاصحاب الذين كفروا المعتزلة الشيعة
والروافض والخوارج فى بعض المسائل لشريعة المنصوصة
كنفي الصفات القديمة و ايجاد الله تعالى فعل العبد و
كنفي الروية و القدح فى اكابر الصحابة الذين شهد
لهم القران و الاحاديث الصحيحة المتواترة بالتزكية
والخلوص والاخلاص وغير ذلك مما ذكر فى الكتب المبسوطة
و قال الاستاذ ابو اسحاق الاشعرى نكفر من كفرنا و من
لا فلا فاذا سمعت ما تلونا عليك علمت انه لا احتياج الى
الجمع بين قولهم لا نكفر احد من اهل القبلة و قولهم نكفر
من قال بخلق القران و استحالة الروية اوسب الشيخين
و لعنهما و ذلك بعدم اتحاد القايل فان القايل بالتكفير
بعض اصحابنا و القايل بعدم التكفير بعض آخر منهم فلا
اشكال فلو سلم فيجوز ان يكون القول الثاني للتغليظ
ردعا لما ذهب اليه المخالفون و القول الاول احترام لشان

قاعده است برای شیخ اشعری و بعض تابعان
او گر بعض دیگر پس موافق نیستند و انان
همان اند که تکفیر کردند معتزله و شیعه را در بعض
مسائل پس محتاج نیست بطرف جمع
بسبب عدم اتحاد قایل انتهی * مستتر نیست
که اختلاف امامیه بمسائل اجتهادیه است منکر
ضروریات دین نیستند * دلیل هشتم في الحاشية
على الخيالي قوله و من القواعد اهل السنة والجماعة
الخ واعلم ان المراد باهل القبلة هم الذين اتفقوا على
ما هو من ضروريات الدين كحدوث العالم و حشر
الاجساد و علم الله تعالى بالكليات و الجزئيات و ما اشبه
ذلك فمن تواظب طول عمره على الطاعات باعتقاد
قدم العالم او نفي حشر الاجساد او نفي علم الجزئيات
لايكون من اهل القبلة اذ نقل معنى هذه القاعدة
التي ذكر الشارح انه لايكون احد من اهل القبلة
في المسائل الاجتهادية كافرا لانه لايكون اصلا اذ لا
نزاع في تكفير من انكر الضروريات الدينية ثم نقول

که تکفیر کردند معتزله و شیعه و روافض و خوارج را در بعض مسائل شرعیهٔ منصوصه چنانکه نفی صفات قدیمه و ایجاد الله تعالی فعل بنده و مانند نفی دیدار پروردگار و قدح در اکابر صحابه ازانکه گواهی داد برای آنها قران و احادیث صحیحهٔ متواتره و به پاکی و خلوص و اخلاص و سوای آن هرانچه مذکور اند در کتب مبسوطه و گفته است اُستاد ابو اسحاق اشعری تکفیر کسی کنم که تکفیر ما کند و کسیکه تکفیر ما نکند تکفیرش نمیکنم پس هرگاه شنیدی هر انچه خواندم بر تو و دانستی بدرستیکه احتیاج نیست بطرف جمع در میان قول آنها که تکفیر نمیکنم کسی از اهل قبله را و قول انانکه تکفیر میکنم کسی را که گوید بخلق قران واستحاله رویت باری یا دشنام دهد و لعنت کند شیخین را و این هردو قول تکفیر و عدم تکفیر از یک گوینده نیست پس تحقیق که قائل بتکفیر بعض اصحاب ما وقائل بعدم تکفیر.

اهل القبلة فلا اشکال یعنی بدان بدرستیکه مراد از اهل قبله انان اند که متفق اند آنها بر انچه ضروریات دین است چنانکه حدوث عالم وحشر اجساد وعلم الله تعالی بکلیات و جزئیات وهر انچه مشابه است بان پس شخصیکه همیشگی ساخت مدت عمر خود بر طاعات با اعتقاد قدیم بودن جهان یا نفی حشر اجساد یا نفی علم جزئیات نمشود از اهل قبله هرگاه نقل کرده شد معنی قاعده که ذکر کرد شارح بدرستیکه نمی شود کسی از اهل قبله در مسائل اجتهادیه کافر چراکه نمی شود اصل ونزاعی نیست. تکفیر شخصیکه منکر است ضروریات دینیه را پس ازان میگوئیم برینکه بر تقدیر اینکه این قاعده محمول است بر عموم پس تحقیق که آن قاعده نیست مگر برای شیخ ابی الحسن اشعری و بعض تابعین او مگر بعض دیگر از اصحاب ما حنفیه پس موافق نیستند با آنها وآن بعض اصحاب ما انان اند

و بلحاظ خارج المبحث بودن دست کشیدم *
دلیل نهم درحاشیه عبدالحکیم برخیالی است

قوله معني هذه القاعدة دفع لما يقال ان من واظب طول عمره على الطاعات و مع ذلك اعتقد قدم العالم يلزم ان لايكفر لانه من اهل القبلة و حاصل الدفع ان هذا انما هو فی مسایل الاجتهادية لا فی ضروريات الدين او منكرها كافر بالاتفاق ولا يخفي انه لاحاجة الى هذا التقييد لان اهل القبلة هم الذين اتفقوا على ما هو ضروريات الدين فمن واظب على الطاعت مع عدم اعتقاد ضروريات الدين لايكون من اهل القبلة قوله ان هذه القاعدة الخ دفع لما ذكر الشارح فيما سياتي بقوله هذا والجمع بين قولهم الخ مشكل و وجه الدفع ان هذه القاعدة من الشيخ الاشعري و تابعيه واكثر الفقهاء وهوالمروي فی المنتقي عن ابي حنيفة واما البعض الاخر من الفقهاء فلم يوافقوهم فی تلك القاعدة وقالوا بتكفير الشيعة والمعتزلة و الخوارج فلا يتحد القايل بالقضيتين فلا

بعض دیگر پس تطبیق بین القولین ضرورت ندارد اشکال مرتفع شد و اگر تسلیم کرده شود تطبیق بین القولین پس جایز است که قول ثانی یعنی تکفیر برای سختی و زجر برای چیزی است که رفتند بطرف مخالفان یعنی فرقهٔ اسلامیه غیر ناجین و قول اول یعنی عدم تکفیر برای احترام و بزرگی شان اهل قبله پس اشکال مرتفع شد انتهی * باید دانست که متعصبین طرفین تکفیر یکدیگر میکنند چنانکه محققین فرقهٔ ناجیه خصوصا مدققین اهل سنت و جماعت تکفیر اهل قبله نمیکنند همچنان محققین غیر متعصبین امامیه نیز چنانکه بمقصد اول کتاب الطهارة تحریر الاحکام آمده المسلمون على اختلاف مذاهبهم اطهار عدا الخوارج والغلاة یعنی مسلمانان باوجود اختلاف مذاهب خودها پاکان اند سوای خوارج و غلاة انتهی ازین قبیل یعنی بعدم تکفیر اهل سنت بکتب امامیه مبالغ کثیر است خوفا للاطناب

مشکل انتهی * و لیل عدم کفر بمجرد سب شیخین و انکار انعقاد اجماع بتادیان رکیک از تنویر المنار وشرح فقه اکبر بالا گذشت و از عبارت شرح مواقف دانستی که جمهور متکلمین و فقها بعدم تکفیر اهل قبله اند و للاکثر حکم الکل گو بعض بخلافش رفته باشد * دلیل دیگر فی شرح فقه الاکبر لملا علی القاري في الجمع بين قولهم لا نكفر احد من اهل القبلة و قولهم نكفر من قال بخلق القران او استحالة الروية او بخلق العباد افعالهم اوسب الشيخين اولعنهما اوانكار امامتهما وامثال ذلك مشكل كذا قال شارح العقايد وقال شارح المواقف ان جمهور المتكلمين والفقهاء على انه لا يكفر احد من اهل القبلة وقد ذكر في كتب الفتاوى ان سب الشيخين ولعنهما وكذا انكار امامتهما كفرو لاشك ان هذا المسائل مقبولة عند جمهور المتكلمين فالجمع بين القولين المذكورين مشكل انتهى * وجه الاشكال عدم المطابقة بين المسائل الفرعية والدلايل الاصولية التى من جملتها

احتياج الى الجمع انتهى * از عبارت بالا ظاهر شد
كه اكثرى از شافعيه و حنفيه قايل بعدم تكفير اهل
قبله و بعض بتكفير فرق هالكه قايل اند مگر قدر
مشترك آنكه انكار و اختلاف بمسايل اجتهاديه
كفر نيست بالاتفاق چنانكه شيعيان راست
و لاريب اماميه اثنا عشريه منكر ضروريات دينيه
نيستند و در حاشيه قره للكمال على الخيالي قوله
من قواعد اهل السنة والجماعة الخ معنى هذه القاعدة
فى المسايل لا جتهادية الخ والحق انه يكفر فى المسايل
الا جتهادية ايضا اذا خالف الاجماع القطعي على مانقلناه
من التلويح قوله فلا احتياج الي الجمع اشارة الي الجواب
عن قول الشارح والجمع بين قولهم الي قوله مشكل
واعلم انه قد ذكر فى المواقف ان جمهور المتكلمين
والفقهاء على انه لا نكفر من اهل القبلة وقد ذكر فى
كتب الفتاوى ان سب الشيخين كفر وكذا انكار
امامتهما كفر ولاشك ان امثال هذه المسائل مقبولة
عند جمهور المسلمين فالجمع بين القولين المذكورين

الدين كحدوث العالم وحشر الاجساد وعلم الله تعالى
بالكليات والجزئيات وما اشبه ذلك من مسائل المهمات
ممن واظب طول عمره على العبادات والطاعات
مع اعتقاد قدم العالم او نفي حشر الاجساد او
نفي علمه تعالى بالكليات والجزئيات لايكون من
اهل القبلة وان المراد بعدم تكفير اهل القبلة عند
اهل السنة انه لايكفر مالم يوجد شيء من امارات
الكفر وعلاماته ولم يصدر عنه شيء من موجباته فاذا
عرفت ذلك فاعلم ان اهل القبلة المتفقين على ماذكرنا
من اصول العقيدة اختلفوا في اصول اخر كمسئلة الصفات
وخلق الاعمال وعموم الارادة وقدم الكلام وجواز
الروية ونحو ذلك مما لانزاع في ان الحق فيها واحد او
اختلفوا ايضا بل يكفر المخالف للحق بذلك الاعتقاد
والقول به على وجه الاعتماد ام لافذهب الاشعري
واكثر اصحابه الى انه ليس بكافر وبه يشعر ما قال الشافعي
رح لا ارد شهادة اهل الاهواء الا الخطابية لاستحلالهم
الكذب وفي المنتقي عن ابي حنيفة رح لم نكفر احدا

اتفاق المجتهدين المتكلمين على عدم تكفير اهل القبلة
المحمدية و يدفع الاشكال بان نقل فى كتب الفتاوى
مع جهالة قايله و عدم اظهار دلايله ليس بحجة من ناقله
او مدار الاعتقاد في المسايل المبنية على الادلة القطعية
على ان فى تكفير المسايل قد يترتب مفاسد جلية وخفية
فلا يفيد قول بعضهم انما ذكروه على الامور التهديدية
والتغليظية وقد تصدى الامام الهمام في شرح الهداية
الجواب عن هذه الحكاية حيث قال اعلم ان الحكم بكفر
من ذكرنا من اهل الاهواء مع ما ثبت عن ابى حنيفة
و الشافعى رض من عدم تكفير اهل القبلة من
المبتدعة كلهم محملة ان ذلك المعتقد فى نفسه كفر فالقايل
قايل بما هو كفر و ان لم يكفر بناء على كون قوله ذلك
عن استفراغ وسعه مجتهدا في طلب الحق لكن جزمهم
ببطلان الصلوة خلفه لا يصح هذا الجمع الا ان يراد بعدم
الجواز خلفهم عدم الحل اي عدم حل ان يفعل وهو
لا ينافى صحة الصلوة والا فهو مشكل انتهى * ثم اعلم
ان المراد باهل القبلة الذين اتفقوا على ما هو ضروريات

نشود کسی از اهل قبله و تحقیق که مذکور است
در کتب فتاوی بدرستیکه دشنام دادن
شیخین کفر است و همچنین انکار امامت
آن هر دو کفر است و شک نیست هرگاه
امثال این مسئله مقبول است در میان سایر
مسلمان پس توفیق بین القولین مذکورین
مشکل است انتهی و سبب اشکال مطابق
نبودن درمیان مسائل فرعیه و دلایل اصولیه
آنکه از جمله آن دلایل اتفاق متکلمین بر عدم
تکفیر اهل قبله محمدیه است و دفع کرده شود اشکال
باین وجه که نقال کتب فتاوی باوجود جهالت
گوینده آن و ظاهر نکردن دلایل آن دلیل نمی شود
از گوینده آن ازانجا که مدار اعتقاد هر مسائل
دینیه بر دلایل قطعیه است بنابر آنکه بتکفیر
مسلم مترتب می شود مفسده های ظاهری و
باطنی پس فایده پذیر نیست قول بعض فقها
بتکفیر اهل قبله بجز این نیست که ذکر کرده اند

من اهل القبلة وعليه اكثر الفقهاء ومن اصحابنا من قال بكفر المخالفين وقالت قدماء المعتزلة بكفر القايل بالصفات القديمة وبخلق القران وقال الاستاذ ابو اسحاق نكفر من يكفرنا ومن لا فلا واختار الرازي ان لانكفر احدا من اهل القبلة وقد اجيب عن الاشكال بان عدم التكفير مذهب المتكلمين و التكفير مذهب الفقهاء فلا يتحد القايل بالنقيضين فلا محذور ولو سلم فيجوزان يكون الثانى للتغليظ في رد ما ذهب اليه المخالفون و الاول لاحترام شان اهل القبلة فانهم فى الجملة معنا موافقون انتهى *

يعنى جمع درميان قول متكلمين كه تكفير كرده نخواهد شد اهل قبله و قول فقها كه تكفير كرده خواهد شد كسيكه گفت به مخلوقيت قران يا محال بودن ديدار خدا يا پيدا كردن بندگان افعال خود را يا دشنام دادن ابو بكر و عمر يا لعن هردو و امثال اين تهم مشكل است چنانكه گفت شارح عقايد و همچنين گفته است شارح موقف تحقيق كه تمامي متكلمين و فقها اند برينكه تكفير كرده

پس آن مشکل است تمام شد قول ابن
همام و پوشیده مباد که باین طور ممکن است
که گفته شود در رفع اشکال که جزم فقها
بابطال صلواة پس اهل هوی از روی احتیاط
است ازین لازم نمی آید جزم فقها بکفر اهل
هوی آیا نمی بینی بدرستیکه فقها جزم کردند
ببطلان صلواة درانحالیکه مصلی پیش کرده
نماز بگذارد بسوی حجر اسود از روی احتیاط
باوجود عدم جزم فقها باینکه حجر اسود نیست
از بیت الله بلکه حکم کردند فقها بموجب گمان
خودها در ینکه حجر اسود از خانه کعبه است
پس واجب گردانیدند طواف را از پس
حجر اسود پستر بدانکه بدرستیکه مراد از اهل
قبله آن کسان اند که متفق اند هر انچه از
ضروریات دین است مانند حدوث عالم و
برانگیخته شدن جسدها و علم خدا بکلیات و
جزئیات وانچه مشابه آن است از مسایل

فقها بنابر ترسانیدن و سخت کردن و تحقیق که کوشش کرده است امام ابن همام در شرح هدایه برای جواب ازین حکایت باین طور گفته است بدان بدرستیکه حکم تکفیر کسیکه ذکر کردیم از اهل هوی باوجود چیزیکه ثابت شده است از ابیحنیفه و شافعی رحمهما الله عدم تکفیر اهل قبله از اهل بدعت کل دلایل محل آن بدرستیکه همچو اعتقاد بذاته کفر است یعنی لزوم کفر است و آن کفرنیست چنانکه دانستی البته التزام کفر کفر است پس قایل بکفر قایل بچیزیکه آن فی نفسه کفر است اگرچه تکفیر کرده نشود یعنی سزاوار تکفیر نباشد بنابر اینکه قول قایل بتکفیر بزور است دران حالیکه کوشیده است بطلب حق لاکن جزم قائلین با بطلان نماز پس اهل هوی عدم درستی آن فعل و آن منافی صحت صلواة نیست و اگر منافی صحت صلواة شود

اعتقاد و قول بتکفیر مخالف بر وجه اعتماد است
یانی پس رفته است اشعری و اکثری از
اصحاب وی بسوی اینکه مخالف للحق کافر
نیست و ازین معلوم میشود انچه که گفته است
شافعی رح که رد نمی کنم گواهی اهل هوی را مگر
خطابیه بسبب حلال دانستن آنها دروغ
را و در کتاب منتقی از ابیحنیفه رح منقول
است که تکفیر نمی کنم کسی را از اهل قبله و
بران اند اکثر فقها و بعض اصحاب حنفیه کسی
است که قایل است بکفر مخالفین و گفته اند
پیشوایان معتزله تکفیر کرده شود قایل بصفات
قدیمه و بخلق اعمال گفته است استاد ابو اسحاق
تکفیر میکنم کسی راکه تکفیر کند مارا و کسیکه
تکفیر ما نکند تکفیر او نمی کنم و اختیار فرمود امام
رازی اینکه تکفیر نکرده شود کسی از اهل قبله
و بدرستیکه جواب داده شده است از
اشکال باین طور که عدم تکفیر اهل قبله بمذهب

مشکلات پس کسیکه مداومت نماید درازی عمر خود بر طاعات و عبادات براعتقاد قدامت جهان یا نشدن حشر یا عدم علم باری تعالی بجزئیات نمی شود از اهل قبله بدرستیکه مراد بعدم تکفیر کسی از اهل قبله نزد اهل سنت بی شک که تکفیر کرده نشود تا زمانیکه یافته نشود چیزی از نشانهای کفر و علامت های آن حالانکه صادر نشده از اهل هوی چیزی از موجبات کفر پس هرگاه دانستی تو این را پس بدان که اهل قبله متفق اند همه بر ینکه ما ذکر کردیم از اصول عقیده و اختلاف کردند اهل هوی در اصول دیگر مثل مسئله صفات باری عزاسمه و پیدا شدن عملهای مخلوق و عموم اراده خدا و قدامت کلام او تعالی و درستگی رویت الهی و مانند آن نزاع نیست بر ینکه حق از ینها یکی است و نیز اختلاف کردند که آیا تکفیر کرده شود مخالف حق باین

بذلك الاعتقاد و ما يقول به ام لا و الا فلا نزاع في
كفر اهل القبلة المواظب طول العمر على الطاعات
باعتقاد قدم العالم و نفي الحشر و نفي العلم بالجزئيات
و نحو ذلك و كذا بصدور شيء من موجبات الكفر عنه
اما الذي ذكرنا فمذهب الشيخ الاشعري و اكثر الاصحاب
الي انه ليس بكافر و به يشعر ما قال الشافعي رح لا ارد
الشهادة كل اهل الاهواء الا الخطابية لاستحلالهم
الكذب و في المنتقي عن ابي حنيفة رح انه لم نكفر احدا
من اهل القبلة و عليه اكثر الفقهاء و من اصحابنا من
قال بكفر المخالفين و قال الاستاد ابو اسحق الاسفرايني
نكفر من يكفرنا و من لا فلا واختار الامام الرازي
لا نكفر احدا من اهل القبلة و تمسك بانه لو تعرفه صحة
الاسلام على اعتقاد الحق في تلك الاصول لكان النبي
صلي الله عليه و سلم و من بعده يطالبون بها من امن
و يفتشون عن عقايد هم فيها و ينبهونهم على ما هو الحق
منها و اللازم منتف قطعا ثم فرق بينها و بين ما هو من
اصول الاسلام بالاتفاق بان يعطيها ما اشتر كونه من

متکلمین است و تکفیر اهل قبله مذهب فقها
است پس متحد نیستند هردو قایل یعنی
متکلمین و فقها به نقیضین یعنی تکفیر و عدم تکفیر
پس اشکال نیست واگر تسلیم کرده شود
این اشکال را پس جایز است اینکه ثانی
یعنی تکفیر برای تغلیظ و تشدد باشد در او
چیزیکه رفته است بطرف آن مخالف مذهب
حق و اول یعنی عدم تکفیر برای احترام
شان اهل قبله است پس درستیکه اهل
قبله فی الجمله در معنی موافق اند * ولیان یاز دهم
في شرح المقاصد قوله المبحث السابع في حکم مخالف
الحق من اهل القبلة في باب الکفر والایمان معناه
ان الذین اتفقوا علی ما هو من ضروریات الاسلام
کحدوث العالم وحشر الاجساد وما اشبه ذلك واختلفوا
في اصول سواها کمسئلة الصفات وخلق الاعمال و
عموم الارادة و قدم الکلام وجواز الرؤیة ونحو ذلك
مما لا نزاع ان الحق واحد بل یکفر المخالف للحق

لاخلاف فی تکفیر المخالف منها کحدوث العالم فکم
مومن لم یعرف معنی الحادث والقدیم اصلا ولم یخطر
بباله حدیث الاجساد قطعا لکن اذا لاحظ ذلک فلو لم
یصدق کان کافرا انتهی * آنانکه اتفاق دارند
برچیزیکه از ضروریات اسلام است چنانکه
حدوث عالم وحشر اجساد وهرانچه مشابه
است بآن واختلاف کردند در وصول سوای
آن چنانکه مسئله صفات وخلق اعمال و
عموم اراده وقدامت کلام باری وجواز
رویت او تعالی وسوای آن چیزیکه نزاع
نیست بدرستیکه حق واحد است آیا تکفیر
کرده شود مخالف حق بچنین اعتقاد هرانچه گوید
دران یانی والانزاعی نیست بکفر اهل قبله که
مادام حیات برطاعات یا اعتقاد قدم عالم و نفی
حشر و نفی علم بجزئیات بنسبت جناب
باری عزاسمه ومانند آن وهمچنین صادر شدن
چیزی از موجبات کفر ازو اما انچه ذکر کردیم

الدين و اشتمل عليه الكتاب بحيث لايحتاج الى البيان كحشر الاجساد و بعضها مما طرب ادلتها على ما يليق باصحاب الجمل بحيث يتشارح اليها الافهام كحدوث العالم وانما طال الكلام فيها لازالة شكوك الفقهاء المبطلين بخلاف الاصول الخلافية فان الحق فيها خفى يفتقر الى زيادة نظر و تامل و الكتاب و السنة قد يشملان على مايتخيل معارضا لحجة اهل الحق فلو كان مخالفة الحق فيها كفر لاحتيج الى البيان ثم اجاب عن ادلة تكفير الفرق بعضهم بعضا باجوبة مبني بعضها على ان خرق الاجماع ليس بكفر و ان الاجماع لاينعقد بدون اتفاق المشبهة و المجسمة و الروافض و امثالهم و بعضها على ان من لزمه الكفر فليس بكافر و بعضها على ان صاحب التاويل و انكان ظاهر البطلان ليس بكافر و وافقه بعض المتاخرين ولقائل ان يجيب عن تمسك الامام بمنع الملازمة فان التصديق بجميع ما جاء به النبي صلي الله عليه و سلم اجمالا كاف فى صحة الايمان و انمايحتاج الى بيان الحق فى التفاصيل عند ملاحظتها و انكانت مما

تصدیق به جمیع ماجاء به النبي صلی الله علیه وسلم
اجمالا کافی است در صحت ایمان ومحتاج نیست
بطرف بیان حق بتفاصیل وقت ملاحظه آن
واگر باشد ازان چیز که خلاف نیست بتکفیر
مخالف دران مانند حدوث عالم پس اکثر
مومن نمی شناسد معنی حادث وقدیم وهرگز
خطور نکرد بدلش حدیث اجساد یقینا
لیکن هرگاه لحاظ کند آن راپس اگر تصدیق
نکرد شد کافر انتهی * دلیل دوازدهم در حموی
حاشیه اشباه والنظایر آمده قال الامام الهمام
في فتح القدیر ان الذي صح عن المجتهدین في الروافض
والخوارج عدم تکفیرهم ووقع في کلام کثیر تکفیرهم
لکن لیس من کلام الفقهاء الذین هم المجتهدون بل
من کلام غیرهم ولاعبرة لغیر الفقهاء گفت امام همام
در فتح القدیر بتحقیق انچه صحیح شد نزدیک
مجتهدین بحق روافض وخوارج عدم تکفیر آنها
دواقع شد بکلام بسیار کسان تکفیر ایشان نحوی

جواب دادند امام رازی از ولایان بکفر فرقه ها
بعض آنها بعض را. بجواب هائیکه مبنی بر خرق
اجماع کفر نیست و تحقیق که اجماع منعقد
نمی شود بدون اتفاق مشبه و مجسمه و روافض
و مانند آنها و بعضی بران رفتند که لزوم کفر
است پس کافر نیست و بعض بران اند که
صاحب تاویل اگرچه باشد ظاهر البطلان کافر
نیست یعنی امامیه اثنا عشریه نیز تاویل رکیک
با تمسک قران وحدیث می کند پس تکفیر
آنها روا نیست و موافقت کرد بعض متاخرین
از معتزله بعدم تکفیر از روی حذر از بدی
بکفر کسیکه قریب است که گواهی دهد از آسمان
و زمین باسلام آنها و اکثری از متاخرین
قایل بلزوم کفر اند یعنی لزوم کفر کفر نیست
بلکه التزام کفر کفر است چنانکه بالا رفت
و قایل را می سنجد بایدکه جواب دهد از تمسک
امام رازی بمنع ملازمت پس تحقیق که

حکم باسلام فرق ضاله کردند جاء فی شرح فقه الاکبر
لملا علی القاری رح وقد ذکروا ان المسئلة المتعلقة بالکفر
اذا کان لها تسع و تسعون احتمالا للکفر و احتمال واحد
فی نفیه فالاولی للمفتی والقاضی ان یعمل بالاحتمال
النافی لان الخطاء فی ابقاء الف کافر اهون من الخطاء فی
فناء مسلم واحد یعنی تحقیق ذکر کردند فقها بدرستیکه
مسئله متعلق بکفر هرگاه باشد برای آن
مسئله نود و نه احتمال برای کفر و یک احتمال
برای نفی کفر پس اولی است مفتی و قاضی را
که عمل کند باحتمال نافی کفر چراکه خطا در باقی
داشتن هزار کافر را باسلام کمتر است
از خطا در فنا کردن یک مسلم یعنی تکفیرش
کردن و نیز در شرح فقه اکبر منقول از ظهیریه
است ان المسئلة اذا کانت مختلفا فیها فلا یجوز تکفیر
مسلم بها تحقیق که مسئله هرگاه باشد مختلف
فیه پس جایز نیست تکفیر مسلم بان مسئله
مختلف فیه چون ادله ما سبق از کتب اصول

لاکن تکفیر خوارج و روافض نیست از کلام
فقہاء مجتہدین بل تکفیر اہل ہوی از کلام
غیر فقہاء مجتہدین است و اعتبار نیست سوای
قول فقہاء مجتہدین انتہی * مستتر مباد کہ
درین مبحث صاحب جامع التعزیرات بحث
طولانی بکتاب خود از صفحہ ٦١ تا صفحہ ٦٦ مطبوعہ
سنہ ۱۲۳٦ ہجری قدسی مندرج فرمودہ من
شاء الاطلاع علیہ فلیرجع الیہ الحمدللہ والمنۃ کہ بدلایل
اثنا عشر ثبوت اسلامیت امامیہ اثناعشریہ
ثابت و متحقق گشت مخفی مباد کہ چون بروافض
وغیرہ اکثر امارات کفریہ مثل سب الشیخین
و انکار رویت وغیرہ ذلک و ہمچنین علامات
اسلامیہ مثل تمسک بکتاب و سنت و ایمان
بما جاء بہ النبی صلی اللہ علیہ و سلم و اقرار
بالشہادتین یعنی کلمۂ طیب اشہد ان لا الہ
الا اللہ و اشہد ان محمدا عبدہ و رسولہ نمایان گشت
پس فقہاء مجتہدین از تکفیر کف لسان کردہ

است ملامت اسلام دوم اینکه فی الغرر

شیء عظیم فلا اجعل المؤمن کافرا متی وجدت

لا یکفر من کتاب السیر باب الردة من الاشباه سوم

جاء فی الحموي شرح الاشباه قال في العمادیة بعد کلام ثم

اعلم انه اذا کان في المسئلة وجوه یوجب الکفر ووجه لا

یوجب فعلي المفتي ان یمیل الي وجه الذي یمنعه

تحسینا للظن بالمسلم یعنی هرگاه باشد در مسئله

وجوه که واجب میکند کفر ویک وجه که واجب

نمی کند کفر را پس مفتی را باید که میل کند

بطرف آن وجه که منع کند کفر را از روی

تحسین برای گمان به مسلم یعنی چنانکه با تنزیل

امده ظن المؤمنین خیرا وان بعض الظن اثم

چهارم جاء في تنویر الابصار لا یفتی بتکفیر المسلم

امکن حمل کلامه علي محمل حسن اذا کان في کفره

خلاف ولو کان ذلك روایة ضعیفة فتوی داده نشود

بتکفیر مسلمی که ممکن باشد حمل کلام او بر محمل

نیک یا که باشد بکفرش اختلاف اگرچه روایته

و عقاید گذشت حالا دلیل چند از کتب فقه
نوشته می شود * اول بدر المختار شرح تنویر
الابصار بکتاب النکاح منقول است از نهر الفایق
لانکفر احدا من اهل القبلة وان وقع الزاما فی المباحث
یعنی تکفیر نمی کنم ما کسی از اهل قبله را
اگرچه واقع شود الزام در مباحث * سوال
کفار چند قسم اند * جواب پنج قسم اند کما جاء
فی در المختار من ینکر الصانع کالدهریة ومن ینکر
الوحدانیة کالثنویة ومن یقرلهما لکن ینکر بعثة
الرسل کالفلاسفة ومن ینکر الکل کالوثنیة ومن یقر
الکل لکن ینکر عموم رسالة المصطفی صلی الله علیه وسلم
کالعیسویة * سوال معنی عیسوی چیست * الجواب
جاء فی الطحطاوي فی باب الاذان والعیسوي من یعتقد
اختصاص رسالة نبینا محمد علیه الصلوة والسلام بالعرب *
سوال علامت اسلام چیست * الجوب تلفظ
شهادتین کما جاء فی در المختار فی باب الارتداد
التلفظ بهما صار علامة علی الاسلام یعنی تلفظ بشهادتین

المفتي والقاضي بها دون غيرها يعني معتمد عدم تكفير
اهل قبله است برظاهر مذهب پس گفتند فقها
اگر يافته شود هفتاد روايت متفق بر تكفير مومن
و روايت واحد اگرچه ضعيفه باشد بعدم تكفير اخذ
خواهد كرد مفتي و قاضي بعدم تكفير نه سواى آن
يعني به تكفير هفتم . طحطاوى در باب الامامة
آمده قال في جمع الجوامع وشرحه منقول از بحر الرايق
ولا نكفر احدا من اهل القبلة كمنكري صفات الله تعالى
وخلقه افعال العباد وجواز رويته تعالى يوم القيامة و
منا من كفرهم اما من خرج ببدعة من اهل القبلة
كمنكري حدوث العالم والبعث والحشر و الاجساد والعلم
بالجزئيات فلا نزاع في كفرهم لانكارهم بعض ما علم
مجيء الرسول به ضرورة و نيز به تنوير الابصار و
شرح آن در درالمختار درباب امامت قوله مبتدع اي
صاحب بدعة ذي اعتقاد خلاف المعروف عن الرسول
لا بمعاندة بل بنوع شبهة و كل من كان قبلتنا قوله
لايكفر بها حتى الخوارج الذين يستحلون دماءنا واموالنا

ضعیفه باشد و نیز بشرحش در المختار منقول
است از بحر الرایق اذا کان فی المسئلة وجوه یوجب
الکفر و واحد یمنعه فعلی المفتی المیل لما یمنعه
هرگاه باشد در مسئله وجوه که موجب کفر
باشد و یک وجه مانع تکفیر پس لازم است
بمفتی که میل بسوی وجه مانع کند پنجم
بدر المختار در باب قبول و عدم قبول شهاده
آمده تقبل من اهل الاهواء ای اصحاب بدع لایکفر
کجبر و قدر و رفض و تشبیه و تعطل و کل منهم
اثناعشر فرقة فصاروا اثنین و سبعین قبول کرده شود
گواهی از اهل هوی یعنی صاحبان بدعت که
تکفیر کرده نشود هر یکی چنانچه جبریه و قدریه
و روافض الخ از اینجا نیز عدم کفر روافض و
غیره اهل هوی عند الفقها ثابت شد ششم
بکتاب الطهارت طحطاوی آمده والاعتماد علی عدم التکفیر
کما هو ظاهر المذهب بل قالوا لو وجد تسعون روایة
متفقة علی تکفیر المومن وروایة لوضعیفة بعدمه یاخذ

خوانده نماز بلا طهارت بلکه گفته اند فقها اگر یافته شود هفتاد روایت متفقه بر تکفیر مومن ویک روایت اگرچه ضعیف باشد بعدم تکفیر اخذ خواهد کرد مفتی وقاضی بعدم تکفیر سوای غیر آن یعنی تکفیر نهم در فتاوے عالمگیری است و اعلم انه لا یفتی بتکفیر مسلم امکن حمل کلامه علی محمل حسن اذا کان فی کفره خلاف ولو کان ذلک روایة ضعیفة کما حرره فی البحر وغیره فی الاشباه الی الصغری و فی الدرر وغیرها اذا کان فی المسئلة وجوه یوجب الکفر وواحد یمنعه فعلی المفتی المیل لا یمنعه * سوال گذاردن نماز در پس اهل هوی جایز است یانی * الجواب جایز است کما جاء فی شرح عقاید النسفی ویجوز الصلوة خلف کل بر وفاجر لقوله علیه السلام صلوا خلف کل بر وفاجر لان علماء الامة کانوا یصلون خلف الفاسقة واهل الاهواء والبدع من غیر نکیر * سوال نماز بر جنازه امامیه اثنا عشریه جایز است یانه * الجواب چون از ولایان ماسبق

و سب اصحاب الرسول صلى الله عليه و سلم و ينكرون
صفاته تعالى و جواز رويته لكونه عن تاويل و شبهة
بدليل قبول شهادتهم الخطابية * سوال خطابيه كافر
است يا نى * الجواب كافر نيست صرف بعلت
استحلال كذب بمذهب آنها شهادت آنها
مردود است كما جاء فى الطحطاوي فى باب الامامة في
شرح قوله الخطابية استثناء من قبول الشهادة فلا تقبل
لهم شهادة لانهم يجوزون شهادة الزور لموافقتهم وليسوا
كفارا و مجرد عدم قبول گواهى كفر نيست چراكه
گواهى تارك جماعت نيز مقبول نيست چنانكه
بطحطاوى درباب امامت آمده المشتغل عن الجماعة
فمن قايل يعزر ولا يقبل شهادته هشتم بطحطاوى
بكتاب الطهارت در مسئله تكفير و عدم تكفير
خواننده نماز بلا طهارت آمده والمعتمد عدم التكفير
كما هو ظاهر المذهب بل قالوا لو اجد سبعون رواية متفقة
على تكفير المومن ورواية لو ضعيفة بعدمه ياخذ المفتي
والقاضي لها دون غيرها يعنى معتبر است عدم تكفير

اسرار آنها را بسوی خدا و ترک نکنید نماز بر
کسیکه مرد از اهل قبله انتهی علاوه بحصر
استقرائی میگوییم که هیچکتاب از کتب فقه حنفیه منع
صلواة جنازهٔ امامیهٔ اثنا عشریه ندیدم * سوال نکاح
اهل سنت با امامیهٔ اثنا عشریه جایز است یا نی *
الجواب هرگاه بمذهب ما نکاح کتابیه مثل یهود
و نصاری که منکر رسالت سرور کاینات اند بنص
قرآنی جایز است پس نکاح با امامیه که
قایل بما جاء به النبي صلی الله علیه وسلم و متلفظ
بشهادتین اند و منکر ضروریات دین نیستند
و اسلام آنها بدلایل ماسبق ثابت شد چرا
جایز نباشد و هیچکتب فقه منع مناکحت بین
السنی و الشیعه نیافته صرف بنکاح معتزله اختلاف
است چنانچه بجامع الرموز بکتاب النکاح آمده لایصح
نکاح المعتزلة لانها کافرة عندنا وجاء فی در المختار
فی کتاب النکاح صرح في النهر بجواز مناکحة المعتزلة
لانا لانکفر احدا من اهل القبلة وان وقع الزاما فی

دانستی که امامیهٔ اثنا عشریه از اهل قبله اند منکر ضروریات دین نیستند و در بعض مسائل ماول اند بتاویل رکیک که موجب کفر نیست غایته امر گنهگار اند بگناه کبیره بانکار خلافت صدیق اکبر وغیره ذلک پس فجور آنها مانع صلوة جنازه انها نمیتواند شد کما جاء فی شرح عقاید النسفي ویصلي علی کل بر وفاجر اذا مات علی الایمان للاجماع و لقوله علیه الصلواة والسلام لاتدعو الصلوة علی من مات من اهل القبلة یعنی گذارده شود نماز بر هر صالح و گنهگار هرگاه بمیرد بایمان بدلیل اجماع وحدیث شریف که ترک مکنید نماز را بر کسیکه مرد از اهل قبله و نیز در رسالهٔ تمهید فی التوحید از ابو الشکور السالمي فی قول الثامن فی تفویض الامامیة الی العباسیة لاتشهدوا علی احد من اهل القبلة بکفر ولاشرک ولا نفاق وذروا اسرارهم الي الله تعالی ولا تدعوا الصلواة علی من مات من اهل القبلة یعنی گواهی ندهید برکسی از اهل قبله را بکفر و نه بنفاق و بگذارید

رضي الله عنهم کند سوال روح زن میشود و زن را
بدون صبر چاره نیست بخلاف آن اگر مرد سنی
با زن امامیه مذهب متاهل شود. غالبا زن
برعایت شوهر بتقیه کف لسان کند و
هر آینه منجر بعداوت نمی شود اینمعنی متواتر
به تجربهٔ فقیر رسیده افضل آن است که
بایشان مناکحت نکنند زیرا که در نکاح متدین
بودن افضل است قال فی شرح شریعة الاسلام
ویختار الزوج ذات الدین فان المراة الصالحة خیر متاع
الدنیا و نکاح کتابیه نیز ترک اولی است کما جاء
فی کتاب النکاح من فتاوی عالمگیری و الاولی ان لا یفعل
ولا یوکل ذبیحتهم الا للضرورة کذا فی فتح القدیر *
سوال کسیکه مادام الحیات الی الممات متحافظ
بشهادتین باشد الا گاهی نماز و روزه نگذاشته
پس او کافر است یا مسلمان و صلواة جنازه
برو جایز است یانه * الجواب جاء فی العقاید النسفی
الایمان التصدیق بما جاء به من عند الله فاما الاعمال

المباحث و درین بد و زمان جناب افضی القضات
کلکته مولانا فضل الرحمن صاحب قبله و قاضی شهر
مولانا عبد الباری صاحب قبله.. بجواز مناکحه فیما بین
شیعه و سنی فتوی دادند و بر وفق آن مناکحه
صبیهٔ مولوی عبد الصمد مرحوم مترجم صدر دیوانی
کلکته با شخصی امامیه انعقاد پذیرفته مگر آن از
نظر فقیر نگذشته الا رقعه مولانا عبد العزیز دهلوی
علیه الرحمة اسمی مرید شان منشی نعیم الدین
فرید پوری گذشته دران نوشته اند که مناکحت
بین السنی و الشیعه و غیره اهل بدعی که همه اهل
قبله اند ممتنع بشرع شریف نیست مگر
باختلاف مذهبین خلل بموانست رو می دهد و
مفضی الی الفساد میگردد اگر ناکح و منکوحه متمذهب
بمذهب واحد باشند خیلی خوش است ما
میگوئیم که سنی را نکاح دختر خود با امامیه نباید
داد چه شوهر بجا بر زن مجبور است هرگاه زوج
رو بروی زوجه سب صحابه یا توهین عایشه و حفصه

تا آخر وقت جایز است ،

آنکه گفتی که براهان قبایه مرتکب ... نمیشود حالانکه بحدیث شریف آمده لایزنی الزانی حین یزني وهو مومن ولایسرق السارق حین یسرق وهو مومن ولایشرب الخمر الشارب حین یشرب وهو مومن وقال النبي صلي الله علیه وسلم من ترک الصلواة متعمدا فقد کفر قال النبي صلي الله علیه وسلم لیس الفرق بین العبد و الکفر الابترک الصلواة لان ابلیس کفر بترک سجدة واحدة ومن ترک الصلواة کلها اولی * الجواب در رسالهٔ تمهید فی التوحید مولانا ابوالشکور السالمی علیه الرحمة بدینگونه پاسخ داده الجواب عن الخبر لایزني الزانی حین یزنی و هو مومن قلنا کذلك ای لیس هو بمومن آمن من العذاب یعنی زانی مامون از عذاب نیست و الثاني هذا الخبر منسوخ بدلیل ماروی عن النبي صلي الله علیه وسلم قال لابي الدرداء رضي الله عنه اخرج و ناد فی الناس من قال لا اله الا الله دخل الجنة فقال ابوالدرداء و ان زني وان سرق فقال

فهي تزايد في نفسها والايمان لايزيد ولاينقص والايمان
والاسلام واحد پس هرگاه با ايمان اعمال و اركان
شرط نيست و بالاتفاق متكلمين و فقها اطلاق
ايمان بروست و ترك نماز و روزه البته گناه
كبيره است بارتكاب آن سبب خروج از
دايرهٔ اسلام نيست كما جاء في تفسير الاحمدي
في تحت بحث مسئلة الربوا ان المومن لايخرج من
الايمان بالذنب الكبير يعني مومن خارج نمی شود از
اسلام بگناه كبيره وهم دران است في تحت
قوله وهم الفاسقون وهم كافرون لان الصلواة على الفاسق
جايز باجماع الصحابة والتابعين ومضي عليه العلماء و
الصالحون وهومذهب اهل السنة والجماعة يعني نماز
بر فاسق جايز است باجماع صحابه و تابعين
گذشتند بران علماء صالحين و اين است مذهب
اهل سنت و جماعت و نيز به تفسير احمدی
است من استقر على كلمة الاسلام الى آخر الوقت يجوز
الصلواة عليه يعني كسيكه قايم ماند بر كلمهٔ اسلام

بالا شبه کفر است کما جاء فیه انه لو ترک
استحلالا فانه یکفر. بجواب از حدیث کفر به تشبیه
ابلیس لعین فرموده قلنا ان ابلیس ما لعن بترک
السجدة و انما یوجد الکفر منه للاستکبار و الاباء
والاعجاب و لانه نسب الله تعالی بالجهل حیث قال
خلقتني من نار و خلقته من طین یعني انه لایجوز
من الحکمة ان یامرني ان اسجده و روي عن عبد الله
ابن عباس رضي الله عنه انه قال فی قوله خلقتني من
نار و خلقته من طین تحت هذا دعو الربوبیة الدلیل
علیه ان الکبایر لایوجب سلب الایمان یعنی ملعون
نشد ابلیس بترک سجده و یافته نمیشود
از و بسبب استکبار و انکار از حکم خدا و عجب
ملعون شد برای اینکه نسبت نادانی کرد بطرف
خدا و گفت پیدا کردی مرا از آتش و پیدا کردی
آدم را از خاک یعنی بدرستیکه جایز نیست از
حکمت که امر کنی مرا بانیکه سجده کنم او را و مروی
است از عبد الله ابن عباس رضي الله عنه بدرستیکه

فيه نبي صلي الله عليه وآله وسلم وان زنى وان سرق ثلثا

جواب دیگر اینکه آن حدیث منسوخ است بدلیل چیزیکه مروی است از آن حضرت صلعم فرمود به ابو درداء رضي الله عنه بیرون شو وندا کن در مردمان کسیکه گفت کلمه توحید داخل شود به بهشت گفت ابو درداء اگر زنا کند و اگر دزدی کند پس فرمود آنحضرت صلعم و اگر زنا کند و اگر دزدی نماید تکرار این کلمه سه مرتبه فرمود اما قوله من ترك الصلواة متعمدا فقد كفر فلنا اراد به كفران النعمة لا الكفر بالله تعالى و هذا كما ذكر فى قصة سليمان عليه السلام انه قال ليبلونى اشكر ام اكفر و الكفر من الانبياء عليهم الصلواة و السلام لا يتصور فثبت انه اراد به كفران النعمة لا الكفر بالله تعالى يعنى مراد از كفر بحديث مذكور كفران نعمت است نه كفر بخدا چنانکه بقصهٔ سلیمان علیه السلام لفظ کفر واقع شده و ازان مراد کفران نعمت است کفر بخدا نیست چراکه معاذ الله کفر از انبیا ممکن نیست هان اگر ترک صلوة را حلال داند

بحرالرایق و نهر الفایق مخفی مباد که باوجود ثبوت
اسلامیه زجرابرپنج فرقه نماز جنازه ممتنع است
یکی باغیان دوم رهزنان سوم اهل عصبه و
مکابر در شهر چهارم خناق پنجم کشنده پدر
و مادر کما جاء فی درالمختار و العالمگیري و غیرهما
من کتب الفقهیه سوای این پنج گروه بر جمیع
کلمه گویان اهل قبله هرچند که مرتکب کبایر باشند
صلواة جنازه جایز است و الله اعلم بالصواب *
قد فرغت من تسوید هذ الکتاب بعون الله الملك الوهاب
نهار ثمانیة و عشرین من شهر الصفر عام الف و مائتین
و سبعة و سبعین و من الهجریة القدسیة یوم السبت
وقت الصباح فی مقام بیر بهوم المعروف بسیوري ؛

تمام شد *

گفت او در بیان قول شیطان که پیدا کردی مرا از
آتش و پیدا کردی آدم را از خاک باتحت این
کلام مدعی ربوبیت شد دلیل بران آنکه گناهای
کبیره موجب سلب ایمان نیست انتهی اگرچه
دلایل کثیرا ینمعنی دران رسالہ است خوفا للاطناب
قلم کشیدم من شاء الاطلاع علیه فلیرجع الیه
باید دانست که بمذهب ما حنفیه چنان احتیاط است
اگراحیانا کسی مسلمان وقت موت کلمہ کفر
گوید تکفیرا و نیز نمی کنند بلکه سلوک اسلامیه
باو بجا می آرند کما جاء في تنویر الابصار فی باب
صلوٰۃ الجنازۃ و ما ظهر منه من کلمات کفریة یستغفر
فی حقه و یعامل معاملة موتی المسلمین یعنی اگر بوقت
مرگ ظاهر شود از کسی کلمات کفریه طلب
امرزش کرده شود بحق او و عمل کرده شود
معامله موتی مسلمان و طحطاوی بدلیل قوله یستغفر
فی حقه نوشته فلا یحکم بکفره کما فی البحر و النهر
یعنی حکم کرده نخواهد شد بکفر او چنانکه هست در

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد حمد الله الاحد لم یلد ولم یولد والصلواة
والسلام علی نبیه ورسوله وحبیبه محمد
وعلی آله واصحابه اجمعین

میگوید کمترین بندگان صمد سید محمد مهدی پوری
غفر الله ذنوبه وستر عیوبه که چون رسالهٔ تنبیه
المتعصبین مؤلفهٔ برادرم عزیز مولوی غلام تنول
تمکین خان سلمه الله المنان را فقیر باجازتش آغاز
انطباع نموده حالیا باصرار محبین صادقین رسالهٔ
دیگرش مسمی بدافع الوسواس را الحاقش میکنم
تا که ناظرین بمطالعه هردو حظ وافر برداشته مولف
وطابع را بدعای خیر یاد فرمایند *

* بیت *

همین نقشیست کز ما یاد ماند * که هستی را نمی بینم بقائی

* کہون بڑھکر تجھسے کیا سدہ پاک *
* تمھاری شان مین کافی ہی لولاک *
* ستایش آل و اصحاب نبی کی *
* قرآن مین حق نے یارو جا بجا کی *
* بھلا تمکین وہ تجھسے کب ادا ہو *
* بس اب چلکر شروع مدعا ہو *

خدمت شریف مین سخن سنجان معنی فہم کی بندہ بیوقار و تمکین کس مپرس غلام بتول المتخلص بتمکین الملقب عند ابیہ بترک اللہ غفر اللہ ذنوبہما و ستر عیوبہما التماس کرتا ہی کہ ان دنون جو زمانہ شر و فساد کا نمایان ہی اسلئے ایک دن باتون بات اس ضلع بابیربھوم کے صاحب جج مستراو۔ ڈبایو۔ مالت صاحب بہادر نے جنکی راے فیض پیرا ہمیشہ طرف صلاح و فلاح خلق اللہ کی مایل ہی اور عدل و انصاف کی جانب راغب جب وے مدنی پور و کٹک مین تھے لوگون کی رفاہیت

بسم اللہ الرحمن الرحیم

* کروں کیا حمد خلاق جہان کی *
* نہین طاقت ہی یہہ اپنی زبان کی *
* ہیں عاجز انبیا جسکے بیان سے *
* ادا وہ ہو سکے ہم سے کہان سے *
* نہین ہی باپ اُسکا اور نہ بیٹا *
* ہی کون ایسا کرے جو اُسکا ساجھا *
* نہ وہ جوہر مین ہی نہ سنگ مین ہی *
* چمکتا ہی ولے ہر رنگ مین ہی *
* جہان دیکھو وہین موجود وہ ہی *
* کنشت اور کعبے کا مسجود وہ ہی *

نعت سرور کاینات مفخر موجودات پیغمبر صلعم

* ہی لازم نعت لکھنی مصطفی کی *
* ستایش حق نے جسکی جا بجا کی *

وانقیاد والی ملک کے مسلمانون کو کہدو
عین مصلحت وقت ہی ہم دونون نے قبول
بغیر چارہ نہ جان کر انگشت اجابت آنکھون پہ
رکھین اور مین رخصت ہوکر وہان سے اپنے
محکمہ منصفی مین آکرکئی سطرین جسکو انگریزی
مین اسپیچ کہتے اُسکا ترجمہ گفتار ہی لکھکر
صاحب ممدوح کی خدمت مین بھیج دی معززی
الیہ نے اُسکو سن اور پسند کر کے
مولوی صاحب کو بھی علحدہ ایک اسپیچ
لکھنے کی فرمایش کی چنانچہ انہون نے بھی
بعبارت رشیقہ بامضامین عالیہ عامہ لکھی غرض
جب مین حسب الوعدہ سیورتی مین پہنچا
عجیب خلفشار دیکھا یعنی شہرت ہو رہی
ہی کہ انگریزونکا خطبہ پڑھایا جایگا اور مسلمانون
کو انگریزونکا کھانا کھلایا جایگا اسیطرح اور
واہیات کا چرچا پھیل رہا اور اکثر لوگ نماز کو
جانے سے انکار رکھتے قصہ کوتہ ناچار مین

کے لیئے اپنے جیب خاص سے بہت سے
روپیہ خرچ کر نہرین اور باولیان بنادین اکثر
نشانیان یادگار چھوڑین اگر انکی خوبیان
لکھی جاوین تو ایک کتاب نئی بن جاوے
غرض یہہ حاکم بڑا عادل و صاحب تمیز اور
ہردل عزیز ہی اُسکو نوشیروان کہنا
روا اور حاتم قرار دینا بجا ہی *

* نڈر میدان مین پھرتین بکریان ہین *
* وہان بھیڑے ہی گو شیر نرہون *
* یقین اِک پل ہی مین وہ بات ڈالے *
* جہا مین ریاتان گرمار ہی زر ہون *

مجھکو اور شریعت و طریقت ماب فاضل
بیبدیل عالم بی نذید صوفی حق آگاہ مولوی محمد
فیض اللہ صاحب مفتی عدالت اُس ضلع کو
بلاکر بانظر خیرخواہی رعایا و برایا کے ارشاد کیا کہ
ہول اضحی کو بڑی جماعت مسلمانون کی ایک
جگہہ پر ہوگی اگر تم دونون کچھ کلمات متضمن اطاعت

کی خبرین بے اصل پھیل رہی ہیں اسبابئے مین نے
اس رسالے مین اپنے اسپیچ کو درج
کرکے معترضین کے اعتراضون کا جواب جو دیا گیا
اور دینا ضرور تھا قلمی کیا اور نام اسکا دافع الوسواس
رکھا اور اعتراض اور جواب دونون درج اس
رسالے مین ہی اور بجاے سوال علامت
سین کی اور بجاے جواب جیم کی مقرر کی گئی
اور سوالون کو سائلونکے لہجے مین لکھا گیا
اسمین کچھ تصرف عمل مین نہ آیا ای بھائیو
اس زمانے کی نرالی حال نظر آتی ہی ہر کوئی
نیا راگ لاتا ہی چنانچہ فقیر سے دو ایک
شخص نے پہلے پہل معانقہ نکیا اپنی کرامت
جتائی پر کسی مرد وجیہ نے محفل مین ملا دیا کسی
سے ملال نہین مین خود اُنکے گھر چلا گیا کیونکہ اپنا
مذہب یہہ ہی کہ کسی کا کینہ دفینۂ سینہ نکیا چاہئے

* دوست یکسو خود ز دشمن کین نمی خواہیم ما *
* خاطرے از ما برنجد این نمی خواہیم ما *

عید کے دن موقوف رکھ کر اُسکے پرے دن
مولوی صاحب کے دولت خانے مین دونون
اسپیچین پرھی گئین اور مین جب پڑھنے لگا
کئی شخصون نے کچھ اعتراضین کین انکو وہین
جواب دندان شکن دیا گیا بحسب اتفاق
عند الملاقات منصف امرپور ضلع بھاگلپور کے
معلوم ہوا کہ بھاگلپور مین یون مشہور ہو رہا ہی
کہ دیگو نمین کھانا پکواکر پادری صاحب نے عیدگاہ
مین بھیجدیا اور ہماوگون نے سبھونکو کھانے
کا قصد کیا پر کسو نے نکھایا بلکہ آمادہ بلوا کے ہوئے
اور تعطیل مین میدنی پور جاکر سنا کہ وہان
بھی کسی حاسد بدطینت نے جھوٹ موٹ
بہت سی بغاں تراشیان ظاہر کین ہین
استغفر اللہ کہ کیا شئے اُڑا کرتے ہین جسکی
اصل نہین معلوم نہین کہ اور ضلعونمین کیا کیا
خبرین اُڑتین ہون اور پیچھے اُڑتین غور کی جاتی
کہ اسی طرح کارتوس اور موقوفی ختنہ وغیرہ

ہین کہ آیا اس فعل سے ہم پر کفر ثابت ہوا تو
فرمائیے کہ توبہ کرین اور جس حالت مین ہم نے
مسجد مین نماز پڑھی صاف تائبیت ظاہر ہو چکی
حق اللہ بتوبہ معاف ہی حق عبد نہین کہ کسی کی
معافی درکار ہو اگر آپ کے زعم مین فسق ہی تو آپ
بھی معصوم نہین مومن فاسق سزاوار ترک معانقہ و
مصافحہ وغیرہ ہو نہین سکتا ای حضرت آپ تو
میری قلم کی روانگی بخوبی جانتے تھے کہ مین تور جوڑ
لگانے اور گال بوتہ بنانے کا مشتاق ہون * سمجھے
بوجھے کیون ایسا کام کیا کہ آج انھین جھانکنے پڑین
اب بھی ہوشیار ہو جاو کسی شاعر نے کہا ہی *

* دیکھئے بخت کس کا پھوٹا ہی *
* اب تو شاعر کا تتو چھوٹا ہی *

ہم اس رکاوت کا سبب بجز اسکے کچھ نہین
سمجھتے کہ آپ شریک ان شورے کے نہوئے
اگر ہوتے تو ایسا نفرماتے قصہ کوتاہ اب ہم
شروع کرتے ہین نقال اسپیچ کی ترس نہیچھے

اب ہم پوچھتے ہین کہ آپ تو ہمکو مدتون سے مسلمان جانتے اور یہہ بھی جانتے کہ پارۂ عالم اِس نالایق کو ہی اور مین جب شریک محفل نماز ہوا میری اسلامیت مین کچھ شبہہ باقی نرہا اور تتولنے سے اور بھی علامت مسلمانی کی پاتے پھر کس لئے آپ نے ہم سے معانقہ نکیا اگر فرمائیے کہ عید کے دن معانقہ شرع مین نہین آیا بدعت ہی تو ہم تسلیم کرتے پر آپ کو کسی سے مانا نچاہئے تھا نتیجہ باہم کیا ضرور اگر کہئے کہ تو نے اسپیچ لکھی اِس سبب سے قابل اسکے ٹھہرا تو ہم پوچھتے ہین کہ اِس مین ہم اور مولوی صاحب شریک وعلی السویہ ہین وے صادق و راست باز ہین پوچھنے سے کبھو منکر نہونگے بس وے تو امام ہون اور ہم قابل ترک معانقہ و سلام ہان میرے اُنکے اتنا فرق ہی کہ وے فربہ اور مین دبلا مثل مشہور ہی کہ دبلے کالا نوت کا راگ کون سنے اور ہم پوچھتے

اپنے ہاتھون کو طرف ہلاکی کے ہم آفرین
اور مرحبا کرتے ہین دانش مندی اور زیرکی پر
اس پلٹن اور رسالے کے جوانان خردمنش خورده
بین اور ساکنین اس سرزمین اور باشندگان
اس مرزبوم یعنی بایر بھوم پر کہ ابتک اطاعت
و انقیاد سے والی ملک کے سرمو تجاوز
نکیا اسی سبب سے والیان ملک کے معتمد علیہ
ہورہے ہین کسی نوع کی بے اعتباری نہین ہوئی
کیون نہو عاقلونکا یہی وتیره ہی مخفی نہین کہ
ملک و دولت بدون رضای مالک حقیقی کے
حاصل نہین ہوتا چنانچہ قران مجید مین آیا ہی
تؤتي الملك من تشاء یعنی دیتا ہی تو ملک جسکو
چاہتا ہی اور فردوسی نے اس پر کہا ہی

* بران کس سزد تخت وتاج مهی *
* کہ باشد برو فر ایزدی *

بس جسکو خدا نے ملک کیا آپ کی
زوال کی فکر کسی کو کرنی خلاف مرضی

اعتراض اور جواب کو لکھتے ہین انشاءاللہ تعالی چشم عبرت بین سے دیکھا اور گوش غیرت آگین سے سنا چاہئی *

گفتار خاکسار غلام رسول تمکین منصف درجۂ اول چوکی امدہرہ مقام سورل ضلع بایر بھوم *

* مبارک عید ہو سب مومنون کو *
* خوشی مردونکو ہو اور عورتون کو *
* کرین موقوف سب لڑنا جھگڑنا *
* سدا مانا کرین وے افسرون کو *

واضح ہو کہ حدیث شریف مین آیا ہی الدین النصیحۃ یعنی دین کیا ہی نصیحت ہی اسلئے خدمت مین مسلمان بھائیون کی جو حاضر اس مجلس کے ہین بانظر صلاح کار اور خیر خواہی خلایق کی التماس یہہ ہی کہ ان دنون زمانہ شر وفساد کا نمایان ہی ہر انسان دانشمند کو چاہئے کہ سمجھہ بوجھکر کام کرین قران شریف مین آیا ہی لاتلقو بایدیکم الی التہلکۃ یعنی مت ڈالو تم ای مسلمانون

اسی لئے دیوانی اور فوجداری اور کالکٹری
کی بہت سی عدالتین قایم ہوئین کثرت
سے حکام ہوئے حفاظت جان کی بمرتبہ ہی
حق تعالی نے اور مات والون سے نصاری
کی ستایش کی چنانچہ سورۂ مایدہ کی پندرھوین
رکوع کی پہلی سی آیت مین لکھا ہی لتجدن
اشد الناس عداوة للذین امنوا الیهود والذین
اشرکوا ولتجدن اقربهم مودة للذین امنوا الذین قالوا
انا نصاری ذلك بان منهم قسیسین ورهبانا وانهم
لا یستکبرون یعنی تو پاویگا ای محمد سب لوگون مین
زیادہ دشمن مسلمانون سے یہود کو اور
شریک والونکو اور تو پاویگا سب سے نزدیک
محبت مین مسلمانون کی وے لوگ جو
کہتے ہین کہ ہم نصاری ہین یہہ اسواسطے کہ
اُنمین عالم ہین اور درویش ہین اور یہہ
گروہ تکبر نہین کرتے * اور معمول ہی کہ جسکا
اور ذکیت بھی جسکا نمک کھاتے اسپر

خدا کی کوشش کرنی ہی مثال مشہور ہی
جسے پیا چاہے وہی سوہاگن اور شاعر نے کہا ہی *

* چراغی را کہ ایزد بر فروزد *
* ہران کو تف زند ریشش بسوزد *

اور مورخون کے پاس ہویدا ہی کہ عالم گیر
پادشاہ اور ٹیپو سلطان کے وقت مین
سواے مسلمانون کے اور ون پر جبر تھا اور
ہمیشہ حاکم شیعہ سنی رعایا پر اور سنی امیر
شیعیون پر جبر کیا کرتے رنجیت سنگھ
کے ہاتھون سے مسلمان نالان تھے پر عمل
انگریزی مین ہر شخص فعل مختار ہی نہ کوئی
شراب پینے کا آمر ہی نہ نماز اور پوجے کا مانع
علم کا چرچا بہت پھیلا رعایا کی آسایش کی
سبیلین بہت سی ہوئین بعض علامت
اسکی گردون دخانی اور تار برقی اور روشنی گاس
ہی اِس وقت مین ہر مظلوم کو داد خواہی
کی قدرت ہی اور حاکم فریاد کو سنتا ہی

اُنمیں کُتب ملا تھے بجز معدودے چند معہذا
حسب حوصلہ ہر ایک سے کچھ جواب دیا جاتا ہی
گو جواب اکثروں کا خموشی تھا مگر بگمان اِسکے
کہ جہاں کمترین کی عاجزی پر بزعم فاسد اپنے
نکرین اِسلئے متوجہ طرف جوابدہی کی ہوا
اسپر ایک نقل مجھے یاد پڑی بانظر انبساط
طبع ناظرین لکھی جاتی ہی کہ جب عالمگیر
بادشاہ نور اللہ مرقدہ متوجہ طرف تالیف فتاوی
عالمگیری کے تھا اور اکثر علماے نامی وہان
جمع تھے یہہ شہرہ سنکر کسی گانون مین
ایک جولاہا موٹا تازہ خنگا رہا کرتا تھا اسکو
وہان کے لوگ قابل جانتے تھے سبھون نے
اِس سادہ لوح کو یون اُبھارا کہ چلو تمکو بھی
بادشاہی مجلس مین لے جاوین الغرض کئی سو
جلاہے اُس عقل کے مارے کو سجا جبائی بنا
ایک پگڑ عالمانہ لمبے شملے دار باندھہ طرفو
کمان بڑی تاپ تاب سے محفل شاہی مین

تلوار نہین چلاتے والے برحال اُنکے کہ اپنے
ولی نعمت کے مقابلے مین پیش آوین
بس ہر ذی ہوش کو لازم ہی کہ راضی برضا و
قانع بقضا رہکر فرمان بردار والی ملک کا رہے
کیون کہ مآل کار کا حال عالم الغیب جانتا ہی
نقد کو نسیہ پر چھوڑا نچاہئے اسو اِس عمل مین
امن چین کی روٹی کھاتے ہیئن آیندہ کیا ہووے
اور عادت اللہ جاری ہی کہ ایک بادشاہ
دوسرے بادشاہ کے ہاتھون سے تباہ ہوتا ہی
نمک حرامون کے ہاتھ سے آجتک کوئی ملک
زوال پذیر نہین ہوا زیادہ کیا سمع خراشی
سامعین کی جاوے عاقل کو اشارہ کافی ہی
السلام علی من اتبع الہدیٰ ❋

جب ناظرین با تمکین کی نظر انور سے
اِس ناہنجار کی گفتار گذر چکی اب متوجہ
ہوتے ہیئن طرف لکھنے جواب کی ہر چند کہ
سارے معترضین حلۂ عام سے معرا اور بعض

بہرکیف باصرار شاہ والا اقتدار حضرت نے
خود آستینین چڑھائیں اور ہاتھہ ہلا کر کہنے لگے *

* میرے نانا کی تونی تیری نانی کا تور *
* لگا؛ تو یارو اسکا جور *

اس مہمان کلام کے سنتے ہی سب کوئی
سرنگون ہوئے اور مارے ہنسی کے
بے چین مگر رو برو سلطان کے کسی کو
تاب ہنسنے کی کہان انمین سے ایک
منہہ پھورت طالب العلم تھا اُسنے دست
بستہ ہوکر بادشاہ والاجاہ کی خدمت مین
عرض کی کہ اگر جہان پناہ کی اجازت اور گستاخی
معاف اور جان بخشی ہو تو بجان نثار انکو جواب
دے بادشاہ نے ارشاد کیا کہ نیکی اور پوچھہ
پوچھہ ازین چہ بہتر تو جواب دے تیری خطا
گرفت نہو گی تب اُسنے منہہ پھیر ہوکر کہا
یا مولانا پھر ارشاد ہوا اسنے اُسی کامے کو
دہرایا اسکے جواب مین طالب العلم نے کہا

لیگئے بادشاہ کہ نہایت عالم دوست تھا
جب اُسنے سنا کہ ایک عالم آتا ہی برتی
آو بھگت سے اُسکو لے گیا اور باکرم
واعزاز بٹھالایا پھرے کسی نے پوچھا کہ آپنے
کہان تک تحصیل کی ہی سنتے ہی کہہ بیٹھا
کہ تحصیل میرا کام نہین میرے شاگردون اور
نوکرون کا کام ہی اِس جواب سے لوگ
خوفناک ہوئے کہ یہہ شخص عالم متبحر ہوگا
لفظ تحصیل کا طالب العلمون پر اطلاق ہوتاہی
اِسلئے یہہ نیالا پیالا زرد رنگیلا ہو گیا غرض
سبھون نے معذرتین کین بعد انکے ٹھنڈے
ہونیکے شاہ نے فرمایا کہ اِس انجمن علما مین
آپ بھی کچھہ ارشاد کرین اُسنے کہا کہ اُدھرہی
سے ہووے اسمین فضلا اور ہیبت زدہ ہوئے
کیونکہ اعتراض وسوال چندان مشکل نہین
جواب دینا سخت کٹھن کام ہی سواے
مرد میدان کے اکثرون کی چوکرتی بھول جاتی ہی

عوض معاوضہ کر دیا ای بھائی تحقیق الفاظ کے لئے
متعین ہیں اُس میں بحرِ حال کے نہین آیا
حلوان کے اور معنے ہیں اور عید کے دن نصارے کا
نام لینا کس کتاب میں منع ہی بتاائیے یقین ہی
کہ کبھی نہ بتا سکینگے تب شیخ مجرد کس کام کا *
س - ہمارے کے لے قرآن شریف بیوضو
چھونا نہاین آپ قرآن کا لفظ اور آیت داخل کیا *
ج - پہلے آپ بتاائیے کہ آپ اہل سنت میں سے
حنفی شافعی حنبلی مالکی کون مذہب رکھتے یا اہل
ہوا میں سے ہیں مسئلہ شرعی تو یہہ ہی کہ
اگر کلام اللہ میں کلام بشر مخلوط و زاید ہو تو اُسکا
چھونا بیوضو درست ہی مثلا تفسیرین اسلئیے
مصنف تفسیر جلالین نے قرآن سے ایک لفظ
زاید کر دیا کہ بے وضو چھونا آسان آور تلاوت
ممکن ہو اور آپ ہرچند کہ عربی نجانتے ہون
پر گلستان وغیرہ فارسی کتابین شاید
پڑھین ہون بتاائے تو انمین جا بجا قرآن کی آیتین

* میرے نانا کی نونی تیری نانی کا پھور *
اس جواب کے سنتے ہی سائل نے غشش
کرکے کہا کہ سب ماجرا ہے یہہ بھا جل
جبردست ہے غرض اسکی شومی قدم سے
اس دن کی مجلس یون بھنڈول ہوئی *

س - عید الضحے کے دن نصارے کا نام لینا بچاہئے *

ج - جب آپ نے عید اضحی کو عید الضحی کہا
ہم نے جانا کہ آپ خوب ہی اعتراض کرینگے شاید
آپ نے کسی چھاپے کی کتاب مین دیکھا ہوگا کہ
عیدالاضحی کو چھاپتے وقت عید الضحی کردیا پر ہمارے
لیئے دلیل نہین ہو سکتی جیسے حاان کو عوام بلکہ
بعض خواص بھی جو پیرو لغت کے نہین سماعی کام
کرتے حاوان کہتے ہین اگرکہئے کہ فتح العزیزمین لفظ حاوان
موجود ہے ہم کہتے ہین کہ مصنف اسکے بڑے
عالیشان تھے ان سے ہرگز ایسی غلطی کا گمان نہین
یہہ بھی چھاپنے والون کی خطا ہے کہ حاان کے معنے
نہ سمجھہ اور حاوان مشہور جان اور حاان کو غلط سمجھا ان

ہیں یا نہیں اگر ہوں تو بقول آپ کے اُن کتابوں کا بھی چھونا بیوضو درست نہ ٹھہرے ٭

س۔ آگے کے انگریز پیغمبر کے وقت کے اچھے تھے اُنکی عورت کو شادی کرنا درست تھا وے سب کتاب والے تھے اب یہ لوگ خدا کا بیٹا کہتے حضرت عیسی کو ٭

ج۔ پیغمبر صاحب کے وقت سے لوگ حضرت مسیح کو خدا اور خدا کا بیٹا کہتے چلے آتے تب سے اُنکی عورت کے ساتھ مسلمان مرد کو نکاح کرنا مباح ہی قرآن شریف مین آیا ہی ٭ والمحصنات من الذین اوتوا الکتاب من قبلکم اطلاق اہل کتاب کا نصارے و یہود پر سرور کائنات کے وقت سے ابتک چلا آتا ہی چنانچہ تنویر الابصار مین آیا ہی صح نکاح کتابیة مومنة به نبي مرسل مقرة بكتاب شارح نے اُسکے در المختار مین لکھا ہی منزل و ان اعتقدوا المسیح الٰها وكذا حل ذبیحتهم یعنی صحیح ہی نکاح کتابیہ عورت کا جسنے